

گفتار سوم

داریوش بزرگ

داریوش پور ویشت‌آسپه پور آرشامه پور آریارمنه پور چیش پیش بود که رشته تبارش در سه‌پشت به تبار کوروش می‌رسید. چیش پیش در سال ۶۴۰ پم پارس و خوزستان را میان دو پسرش کوروش (بزرگ‌نیای کوروش بزرگ) و آریارمنه (بزرگ‌نیای داریوش بزرگ) تقسیم کرده بود. بعدتر به‌گونه‌ئی که ما از آن آگاهی نداریم نیای کوروش نیای داریوش را از صحنه کنار زده به‌درجه دوم پائین آورده خود شاه پارس و خوزستان شده بود. از نظر خاندانی، پدر داریوش دست کمی از کوروش نداشت. زمانی که کوروش درگذشت، ویشت‌آسپه و پدرش آرشامه هردو زنده بودند. بنا به روایت داریوش بزرگ در بغستان که می‌گوید پیش از او هشت تن از خاندان او شاه بوده‌اند، آرشامه نیز برای مدتی شاه بوده و چه بسا که کام‌بوجیه دوم، به‌خاطر یک دست کردن قدرت سیاسی، او را کنار زده باشد. وقتی داریوش به سلطنت نشست ویشت‌آسپه و آرشامه هردو زنده بودند. ویشت‌آسپه در زمان کوروش و کام‌بوجیه شهریار پارت و هیرکانیه بود و در مرکز پارت استقرار داشت.

آیا می‌توان تردید کرد که آرشامه‌ی پیر پسران خودش را برای پادشاهی شایسته‌تر از پسران کوروش می‌دانسته؟ آیا پس از کوروش زمان آن فرارسیده بوده که برسر فرزندان کوروش همان برسد که نیای کوروش با نیای داریوش کرد؟ هردو پسر کوروش (کام‌بوجیه و بردیه) در پی هم از میان رفتند تا داریوش نواده آریارمنه بر اورنگ شاهنشاهی‌ئی که کورش با تدبیرش تشکیل داده بود تکیه بزند. پس از آن نام افراد خانواده کوروش از صحنه کنار رفت و در نبشته‌های داریوش نه از کوروش به‌عنوان بنیانگذار شاهنشاهی و آفریننده سلطنتی که به دست داریوش افتاده بود تجلی‌ی شد و نه از خدماتش تقدیری به‌عمل آمد، و هر جا که لازم بود نامی از کوروش به‌میان آید به‌سادگی از او یاد شد بدون آنکه اشاره شود که بنیانگذار شاهنشاهی پارسیان بوده است. فرزندان نرینه کام‌بوجیه و بردیه به‌کلی کنار نهاده شدند به‌گونه‌ئی که تا پایان دوران هخامنشی هیچ نامی از نوادگان کوروش در میان نیست.

۱. جنگ‌های داریوش بزرگ با رقیبان قدرت

استقرار سلطنت داریوش به‌سادگی صورت نگرفت. او بی‌درنگ با سلسله شورش‌های

گسترده‌ئی مواجه شد که رقیبانش - از قبایل مختلف ایرانی و غیر ایرانی - برپا کردند. این شورشها پی‌آمد طبیعی جابه‌جایی سلطنت از یک خاندان به خاندان دیگر بود که توسط داریوش صورت گرفته بود. بسیاری از سپهداران قدرت‌خواه ایرانی در کشور به فکر افتادند که اکنون که کوروش و فرزندان او در جهان نیستند برای دست‌یابی به تاج و تخت آنها به پا خیزند و جانشین آنها شوند. شورشهای ضد داریوش را نمی‌توان مخالفت با شخص داریوش تعبیر کرد، بلکه تلاشمائی بود که سپهداران رقیب داریوش برای دست‌یابی به اورنگ شاهنشاهی به راه افکندند. لذا بازخوانی این شورشها را نباید در ارتباط با کودتای داریوش تفسیر کرد، بلکه باید آنها را به‌عنوان پی‌آمد نابود شدن کام‌بوجیه و بردیه و خلاصه موقتی قدرت سیاسی مورد بررسی قرار داد. به‌عبارت دیگر، این شورشها نه نشانه نارضایتی مردم کشور از وضع موجود، بلکه تلاش سپهداران نیرومند برای به‌چنگ آوردن تخت و تاج شاهنشاهی ایران بود. ولی آن‌گونه که از گزارش داریوش برمی‌آید، هیچ‌کدام از این اقتدارگرایان نتوانستند موقعیتی که داریوش و هخامنشیان داشتند را کسب کنند، و از چندان حمایتی در کشور برخوردار نشدند، و به‌آسانی نابود گشتند. گزارش سرکوب شورشهای داخلی در کتیبه بغستان چنین آمده است:

در خوزستان مردی به‌نام «آترینه» به‌پا خاسته برای خودش تشکیل سلطنت داد. در بابل مردی به‌نام «نیدین تا بل» مدعی شد که پسر نبوخذ نصر است و مردم را پیرامون خویش گرد آورده خویشان را شاه بابل خواند. آترینه را لشکر اعزامی داریوش به‌آسانی شکست داده اسیر کرد و به‌نزد داریوش برد که در بابل بود. برای مواجهه با شورش بابل داریوش شخصاً لشکر کشید و مدعی سلطنت بابل را طی سه‌دور نبرد شکست داده دستگیر و معدوم کرد. به‌دنبال سرکوب شورش آترینه و نیدین تا بل، مدعیان سلطنت در پارس، خوزستان [برای بار دوم]، ماد، ارمنستان، پارت، هیرکانیه، مرو، سیستان، بابل [برای بار دوم] به‌پا خاستند و هرکدام برای خودش تشکیل سلطنت داد. در مصر نیز شهریار پارسی که توسط کام‌بوجیه نشانده شده بود خودش را شاه مصر نامید. داریوش پس از نابودسازی نیدین تا بل به‌خوزستان لشکر فرستاد، ولی پیش از آنکه لشکرش به‌خوزستان برسد مدعی پادشاهی خوزستان به‌دست هواداران داریوش که از خود خوزیه‌ها بودند کشته گردید، و خوزستان آرام شد. در ماد مردی به‌نام «فرورتیش» با ادعای اینکه از خاندان شاهی ماد و نواده هوخستر است به‌پا خاسته تشکیل سلطنت داد. داریوش لشکر به‌ماد فرستاد، ولی چونکه فرورتیش در میان بخشی از قبایل ماد پایگاه مستحکمی داشت این لشکر نتوانست که کاری از پیش ببرد،

و داریوش مجبور شد که شخصاً از بابل به ماد برود. برای مقابله با قیام ارمنستان نیز داریوش لشکر فرستاد. این لشکر پس از چند دور نبرد توانست که مدعی سلطنت ارمنستان را نابود کند. داریوش در ماد فروروتیش را شکست داد و فروروتیش با دسته‌ئی از وفادارانش به‌ری گریخت. لشکر اعزامی داریوش وی را در ری شکست داده دستگیر کرده به ماد فرستاد، و او در همدان به‌دار آویخته شد. در «سگرتیه» (میانه در آذربایجان) مردی به‌نام «چیترن تَخمه» با ادعای اینکه از خاندان شاه‌ی ماد است قیام کرده تشکیل سلطنت داد. این نیز توسط لشکر اعزامی داریوش که به‌فرماندهی یک پارسی به‌نام تخم‌آسپاد (تهماسپ) گسیل شد، شکست یافته دستگیر و به‌ماد فرستاده شد و سپس در اربیل (اکنون شمال عراق) به‌دار آویخته شد. زمانی که فروروتیش در ماد قیام کرده بود سپهداران مادی که در پارت و هیرکانیه بودند از او حمایت کردند و سپاهیان را برضد داریوش شوراندند و ویشت‌اسپه - پدر داریوش - که شهریار پارت بود را بیرون راندند. داریوش پس از فراغت از کار شورشگر مادی از ری نیروی امدادی برای پدرش فرستاد و ویشت‌اسپه پس از دو جنگ بزرگ شورشیان را سرکوب کرد و آرامش را به‌پارت و هیرکانیه برگرداند. در مرو مردی به‌نام «فَراد» به‌پا خاسته تشکیل سلطنت داد. این شورش نیز مثل بقیه به‌تدبیر داریوش و توسط لشکر اعزامی او به‌شکست انجامید و فراده نابود شد. در پارس مردی به‌نام «وهیزداته» مدعی شد که بردیه پسر کوروش است، و حمایتی یافت، حتی سپاهیان پارسه‌گرد (پاسارگاد) نیز از او حمایت کردند. او در سه موضع و سه جنگ بزرگ از لشکریان اعزامی داریوش شکست یافت و سرانجام دستگیر شد و به‌فرمان داریوش در پارس به‌دار آویخته شد. زمانی که وهیزداته درگیر نبرد با لشکریان داریوش بود در سیستان سپهدارانی از وهیزداته هواداری کرده به‌ضد داریوش شوریدند. لشکر اعزامی داریوش در سیستان (غرب افغانستان کنونی) سه جنگ بزرگ با شورشیان داشت، و توانست شورش را سرکوب کرده آرامش را به‌منطقه برگرداند. در میان گرفتاریهای داریوش در پارس و شرق کشور، بابل مجدداً شورید و پیرمردی به‌نام «آرخه» با ادعای اینکه پسر نبوخذ نصر بابلی است پادشاه شد. ارخه نیز مثل دیگر شورشیها توسط سپاه اعزامی داریوش شکست یافته دستگیر شد و او را در بابل به‌دار آویختند.

همه این رخدادها در خلال کمتر از دو سال به‌وقوع پیوست. معمولاً جنگهای به‌طور همزمان در چندین نقطه در جریان بود (تاریخهایی که داریوش ذکر کرده و پائین تر خواهیم خواند این را نشان می‌دهد). داریوش در خلال این مدت کوتاه همه مدعیان سلطنت را سرکوب و نابود کرد. و این به‌آن معنا است که داریوش - به‌عنوان جانشین واقعی کوروش و

کامبوجیه - بیش از مجموع همهٔ رقیبان نیرومندِ خودش در میان مردم کشور پایگاه داشته است. حتی در ارمنستان و میان رودان نیز پایگاه داریوش نیرومندتر از پایگاه مدعیان بومی سلطنت بود. یعنی هم ایرانیان و هم اقوام زیر سلطه به سبب رفتارهای نیکی که از کوروش و کامبوجیه دیده بودند سلطنت هخامنشیان را حتی بر مدعیان به پاخاستهٔ سلطنت از خاندانهای حکومتگر سابقِ خودشان ترجیح می دادند.

داریوش پس از شرح وقایع تأکید می کند که همهٔ رهبران شورشها با نیرنگ و دروغ مردم را پیرامون خودشان گرد آورده بودند، و هرکدامشان نامی را بر خودش نهاد که از آن او نبود، ولی داریوش چونکه نیت خیر داشت اهورمَزدا به او کمک کرد تا این دروغگویان و فریبکاران را یکی پس از دیگری از میان بردارد. او سپس به همهٔ شاهان آینده توصیه می کند که از دروغ و نیرنگ پرهیزند که عواقب دروغ خوشایند نخواهد بود. او تأکید می کند که نسخه‌ئی از گزارش این رخدادها را در چند زبان، از جمله «زبان آریایی» بر طومارهای چرم گاه و پوست گوسفند تهیه کرده و به سراسر سرزمینهای شاهنشاهی فرستاده تا برای مردم خوانده شود. این به آن معنا است که آنچه را داریوش گزارش کرده عین حقیقت بوده، و گرافه‌ئی در آن نبوده است. فقط می توان پنداشت که آنچه او مایل نبوده که مردم بدانند یا آنچه مایل بوده که فراموش گردد با سکوت برگزار کرده و در گزارشش به آن اشاره ننموده است.

داریوش فرماندهی قاطع و بی گذشت بود. او نسبت به سرکشان و شورشگران مدارا نمی کرد و چون بر آنها دست می یافت در مجازاتشان نسبتاً بی رحمانه رفتار می کرد. در آوردن چشم و بریدن گوش و بینی و به نمایش نهادن مذلت آمیز مدعیان شکست خوردهٔ سلطنت از روشهای کيفردهی او بود. تدبیرهای قاطعانهٔ او وی را در ۱۹ جنگ بزرگ که کمتر از ۲ سال وقت گرفت پیروز درآورد و امنیتی سراسری را در کشور پهناور او که میراث کوروش و کامبوجیه بود برقرار کرده سلطنت او را تثبیت نمود و به او امکان داد که در غیاب هر صدای مخالفی کوس مشروعیت مطلق بنوازد و خویشتن را مورد حمایت خدای جهان بنامد. در گزارش بغستان، او همهٔ کسانی که مخالفش بودند را مردم فریب می نامد و تأکید می کند که آنها دروغ‌بندانه نامی بر خودشان نهادند که از آن ایشان نبود تا در سایهٔ این نام مردم فریب خورده را به حمایت از خودشان بکشانند. او با این شگرد می خواست به مردم القا کند که نامهایی که این مدعیان بر خودشان بسته اند متعلق به کسانی بود که در قید حیات نبودند، و این کسان که این نامها را بر خودشان نهادند شیاد و مردم فریب بودند و دروغ گفتند تا مردم را پیرامون خودشان جمع کنند و به مقصدشان برسند. معلوم نیست که او در این ادعا تا چه اندازه

صداقت داشته است! شاید هم حقیقتاً چنین بوده است. ما وقتی می بینیم که یک پارسی ادعا کرده که بردیّه پسر کوروش است، و حتی سپاهیان پارسه گرد نیز فریب او را خورده اند، به خودمان حق می دهیم که ادعای داریوش درباره دیگر رقیبان قدرت را نیز درست بینداریم. درباره مدعی سلطنت در ماد و سگرتیه نیز داریوش یقیناً صداقت دارد، زیرا بازماندگان خاندان سلطنتی ماد برای مردم آن سرزمین شناخته شده بوده اند، و شکستهای پیاپی ئی که مدعیان سلطنت در ماد از داریوش دیدند نشانگر آن است که آنها در عین آنکه توانسته بوده اند نیروی قابل توجهی برای خودشان فراهم آورند، با این حال در ماد چندان پایگاه مستحکمی نداشته اند که بتوانند در برابر نیروهای داریوش ایستادگی کنند. ارجی که داریوش پس از آن برای مردم ماد قائل شد، و این را می توانیم در نگاره های تخت جمشید ببینیم که پارسی و مادی هم طرازند، نشانه حمایتی است که داریوش در میان این شورشها از سران قبایل ماد دریافت کرده بوده است.

داریوش در سنگنبشته بغستان، همچون یک شاه یکتاپرست که خدای یگانه اش فقط اهورمزدا - خدای زرتشت - است با اختصاص اراده مطلق به اهورمزدا همه پیروزیهایش را به اراده اهورمزدا نسبت داده و کوشیده است تا وانمود کند که چونکه هدفش اجرای اراده اهورمزدا در برقراری عدل و راستی و درستی بوده، اهورمزدا همواره یاور و حامی او بوده و در همه جنگها و در برابر همه دشمنان به پیروزی رسانده است. او به این گونه خویش را تنها ذات شایسته حکومت کردن قلمداد کرد، و معتقد بود که همه مردم روی زمین باید از او فرمان ببرند تا بتواند خواسته های اهورمزدا را، یعنی برقراری نظم و امنیت و آرامش را در جهان به اجرا درآورد. او در سنگنبشته بغستان چنین ادعا کرده است:

از این رو اهورمزدا مرا یآوری کرد و هر خدای دیگری که هست، زیرا من بدباور نبودم، پیرو دروغ نبودم، زورگو و ستمگر نبودم؛ نه من و نه خانواده ام.

و در سنگنبشته نقش رستم چنین نویسانده است:

من هرچه کرده ام به یاری اهورمزدا بوده که پشتی بان من بوده و مرا کامیاب گردانیده است. اهورمزدا به من یآوری کرد تا این کارها را انجام دهم. او یاور و نگهبان من باد، و کشورم را از بلاها در امان بدارد. من امور خویش را به اراده اهورمزدا وامی گذارم و امیدوارم که رستگاری نصیبم کند. ای مردم! دستورهای اهورمزدا را که به شما رسیده است رها نکنید و از راه راست و درست روگردان مشوید.

انسان وقتی این سخنان را می خواند یا می شنود شخصیتی با ایمان و پارسا و دادگرو

مهرپرور از داریوش در نظرش مجسم می‌شود و به این شخصیت حق می‌دهد که به خاطر انجام مأموریت دادگسترانه و مبارزه با کژیها و بدیهها و برقراری راستیها و درستیهها هر شیوه‌ئی را که صلاح بداند به کار بندد و مخالفان راهش را به‌هر راهی که مناسب پندارد از میان بردارد. ولی لحظهٔ دیگر به خاطر می‌آورد که این خودستائیها را یک زورمند خشم‌آور آتش‌شگاف بر زبان آورده که به کسی اجازه نمی‌داده در برابر او جز «لبیک»، و «بله قربان» و «بر چشم و گوش» چیز دیگری بر زبان آورد؛^۱ و همه کس حتی بلندپایه‌ترین شخصیت‌های کشوری و لشکری را فرمان بر چشم و گوش بستهٔ خودش می‌دانسته است. داریوش در کتیبهٔ بغستان از شش تن رؤسای خاندانهای بزرگ پارسی که او را برای حصول سلطنتش یآوری کردند به نام «دوستان من» یاد کرده، و جز اینها از همهٔ امرای ارتش و شهریان تحت فرمانش و کارگزاران دولتش با عبارت «مَنْ بَنَدَكْ» (وابستهٔ من / فرمان‌بر من) نام برده است. این شش تن همان سپهداران نیرومندی بودند که با روی کار آمدن او اعضای شورای سلطنت را تشکیل دادند و تخت شاهنشاهی بر دوششان نهاده شده بود و پس از آن هر کدام در بخشی از کشور برای خودشان شاهی کردند. داریوش سلطنت خویش را در حقیقت مدیون اینها بود و اگر اینها نبودند او نمی‌توانست که تاج و تخت را از دست فرزندان کوروش بیرون بکشد و به‌خود اختصاص دهد. حقیقت امر کام‌بوجیه و بردیهٔ را نیز همین شش تن می‌دانستند. داریوش به پاس خدمت عظیمی که این شش تن به او کرده بودند نامهایشان را یکی یکی در کتیبه‌اش ذکر کرده و ستوده و از شاهان آینده خواسته است که خانواده‌ها و فرزندان اینها را گرمی بدارند و همواره در زیر چتر الطاف و عنایات خویش بگیرند. پیش از این دیدیم که این شش تن به علاوه پرخش‌آسپ بودند که با تدبیر خاصی همراه داریوش وارد کاخ شدند و اورنگ‌نشین سلطنت ایران را غافلگیر کرده کشتند. پس از آن داریوش شاهنشاه ایران شد، تا همان راهی را که کوروش بزرگ آغاز کرده بود بدون تغییر و تبدیل کلی ادامه دهد، و از تمدن جهانی و نظم و امنیت و آرامش جهان به‌شایستگی پاسداری کند.

۱- مولوی داستانی را چنین می‌گوید: شاه با دلقک همی شطرنگ باخت / زود ماتش کرد و خشم شه بتافت * گفت: «شه شه!» و آن شه خشم آورش / یک‌یک آن شطرنج می‌زد بر سرش * که «بگیر اینک شهت ای قلتیان!» *... بار دیگر باختن فرمود میر / و او شده لرزان چو عود از زمهریر * باخت دست دیگر و شه مات شد / وقت شه شه گفتن و میقات شد * دلقک از جا جست و در کنجی خزید / یک لحاف و شش‌مَد بر خود کشید * گفت شاهش: «هان چه کردی چیست این؟» / گفت: «شه شه، شه شه، ای شاه‌گزین!» * با چو تو خشم آور آتش شگاف / کی توان حق گفت جز زیر لحاف. «

۲. اقدامات داریوش بزرگ در مصر

داریوش دو سال نخست سلطنتش را صرف سرکوب شورشهای داخلی و تثبیت اوضاع ایران و میان‌رودان و ارمنستان کرد. او در سند بغستان گزارش نسبتاً مفصلاً دربارهٔ یکایک شورشها ارائه کرده و همه را ناشی از ارادهٔ اهورمزدا دانسته است. او در این سند خاطر نشان کرده که در مصر نیز برضد او شوریده‌اند. داستان این شورش چنین است که چون داریوش به سلطنت نشست آریاند - شهریار پارسی مصر - که منصوب کام‌بوجیه بود با او به مخالفت برخاست و در صدد برآمد که مصر را از حیطة نظارت داریوش خارج سازد. او با این هدف سکهٔ نقرهٔ تمام‌عیار به نام خودش زد،^۱ و روابطش را با داریوش قطع کرد. داریوش پس از آنکه از امر ایران و میان‌رودان و ارمنستان و خوزستان فراغت یافت و پایه‌های سلطنتش را استوار کرد به مصر لشکر کشید. آریاند نتوانست یا نخواست که در برابر داریوش چندان مقاومتی نشان دهد؛ و به اطاعت داریوش درآمده مجدداً در مقامش ابقاء شد.

داریوش در مصر دست به یک سلسله اصلاحات سیاسی و اقتصادی زد تا رضایت مردم آن کشور را جلب کند. نخستین کاری که کرد آن بود که چون در آن هنگام کاهنان در جستجوی خلیفه برای اپافوس بودند که در آن اواخر در گذشته بود، در مراسم عزای اپافوس شرکت نمود و هزینه‌ئی هنگفت برای «کشف» اپافوس جدید مقرر کرد. او پس از آن به رسم فرعونان به حضور خدایان مصری رفت و مراسم عبادت به جای آورد و همچون فرعونان آنها را پدر خطاب کرد تا مردم مصر ببینند که او نیز مثل کام‌بوجیه به مقدساتشان احترام می‌گذارد. به علاوه او به هزینهٔ دولت ایران ساختمان یک معبد بزرگ برای آمون (خدای بزرگ مصر) آغاز کرد و موقوفاتی به آن اختصاص داد. این کاری بود که هر کدام از فرعونان پیش از او انجام داده بودند و داریوش نیز که اینک فرعون مصر شمرده می‌شد می‌بایست که انجام می‌داد. داریوش همچنین در مصر دست به یک سلسله اصلاحات عمومی زد و از آن جمله میان دریای مدیترانه و دریای سرخ به دستور او ترعه‌ئی حفر شد که کشتیهای بازرگانی می‌توانستند از آن عبور کنند. این ترعه سواحل شمالی آفریقا و نیز سواحل جنوبی اروپا را از راه دریای سرخ به دریای پارس و شرق آسیا پیوند می‌داد و به رونق تجارت بین المللی کمک می‌کرد و مصر را به حلقهٔ وصل میان شرق و غرب مبدل می‌ساخت و باعث شکوفایی اقتصادی مصر می‌شد. او همچنین به کاهنان مصری دستور داد که مجموعهٔ قوانین مدنی و جزایی مصر را

بنابر اهداف امنیت گسترانه او تدوین کنند، و دستگاه قضایی مصر را نوسازی کرد تا رعایای مصری که تا پیش از آن بردگان فرعون بودند و هیچ حقی جز حق زیستن و بهره دادن نداشتند از حقوق انسانی برخوردار گردند و به آزادی برسند. برای این کار، دستور داد که کاهنان و دبیران مصری در معبد بزرگ به حضور او برسند. چون جمع شدند دستور داد که قانون نویسی بر اساس قوانین شرعی مصر برای کشورشان تدوین کنند و نسخه‌اش را برای او بیاورند. دستور او چنان بود که قوانینی که از دوران دیرینه تا اواخر عمر اُح‌مُسس تدوین شده بوده را برای تدوین قانون جدید در مد نظر قرار دهند.^۱

داریوش حدود یک سال در مصر ماند و به اوضاع کشور سر و سامان داد. کتیبه‌ئی که داریوش بزرگ به مناسبت حفر کانال اتصال دریای سرخ به دریای مدیترانه به سه زبان پارسی و آرامی و مصری از خود برجای نهاده بوده توسط باستانشناسان در ناحیه غربی کانال سوئز کشف شده است. متن پارسی این کتیبه که کوتاهتر از متن مصری است چنین است:

خدای بزرگ است اهورمزدا، که آسمانها را آفرید، که این سرزمینها را آفرید، که مردم را آفرید، که شادی را برای مردم آفرید، که پادشاهی این سرزمین پهناور که دارای اسپان خوب و مردم خوب است را به داریوش سپرد. من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای با مردمان گوناگون، شاه سرزمینهای پهناور، پسر و پشت آسپه، هخامنشی [هستم]. داریوش شاه گوید: من پارسی‌ام، مصر را گرفتم، سپس دستور دادم تا این ترعه را در میان رودخانه پیراؤ و دریای پارس حفر کردند تا کشتیها بتوانند از مصر به سوی پارس بروند. این آرزوی بزرگ من برآورده شد.

اقداماتی که داریوش بزرگ در مصر انجام داد بسیار پرثمر بود و سبب می شد که حاکمیت ایران بر مصر برای مدتی طولانی دوام داشته باشد. او با اقدامات دینیش فقیهان مصر را به حامیان خویش مبدل ساخت و به این وسیله سلطه ایران را در مصر استحکام بخشید.

در خاورمیانه از دورترین دوران تاریخ تا امروز، متولیان دین مهم‌ترین نقش را در زندگی اجتماعی بازی کرده‌اند. این طبقه به حکم ماهیت تاریخی و به حکم خصیصه اقتدارطلبی همیشگی در هر جامعه‌ئی می‌کوشد تا سهمی از قدرت و امتیاز ناشی از آن را به خویش اختصاص دهد و از مزایای آن برخوردار گردد. سلاطین نیز همواره از قدیمترین زمانها با شناختی که از تأثیر فعال متولیان دین در بسیج افکار توده‌های عامی داشته‌اند، آنها را به خودشان نزدیک کرده با اعطای امتیاز ملموس مادی حمایت و اطاعتشان را جلب کرده‌اند.

۱- اومستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی: ۱۹۲-۱۹۳.

آنچه سبب شد سلجوقیان و مغولان و تیموریان و اعقابشان برای نزدیک به چهار سده در ایران ماندگار شوند همین درک آنها از نقش متولیان دین و خریدن وفاداریهای آنها و استفاده از آنها در تأمین اطاعت توده‌ها و در نتیجه مشروعیت بخشیدن به حاکمیتشان در ایران بود. اینکه می‌بینیم در زمان مغولها این همه دارو دستگاه عریض و طویل به نام مراکز تصوف در ایران روئید ناشی از همین حمایتی بود که حکومتگران مغول از شیوخ صوفیه به عمل می‌آوردند. اگر متولیان دین در نظامهای فاسد و متجاوز در راه اجرای نقشه‌های حکومتگران ضد مردمی نقش ضد مردمی ایفا می‌کند، حاکمان مردم‌گرا نیز اگر بر سر کار باشند می‌توانند که از آنها در جهت منافع و مصالح مردم استفاده کنند؛ زیرا دستگاه فقهاتی به حکم ماهیتش همیشه ابزار دست کسان و گروه‌هایی است که زندگی او را به بهترین وجهی تأمین کنند، و کاری به این ندارد که جهت‌گیری اجتماعی این کسان یا گروه‌ها به نفع جامعه باشد یا به زیان جامعه. به زبان دیگر، دستگاه فقهاتی در طول تاریخ تا بوده همیشه توجیه‌گر وضع موجود سیاسی و اجتماعی بوده است. حال اگر نیکانی بر سر قدرت سیاسی قرار داشته باشند که بخواهند در جهت خیر و صلاح جامعه عمل کنند، دستگاه فقهاتی با حمایتها و امتیازهایی که از این حاکمیت حاصل می‌کند توجیه‌گر همین وضع موجود می‌شود و توده‌های عامی را برای حرکت در راهی که این حاکمیت نشان می‌دهد بسیج می‌کند؛ و هرگاه حکام ستم‌پیشه بر سر کار باشند به همین سان از سلطه سیاسی روز حمایت می‌کند. این ماهیت متولیان دین بوده و هست و همین خواهد بود. به همین سبب است که دستگاه سلطه - به هر شکلی که باشد - همیشه خودش را نگهبان دین موجود می‌داند و از متولیان دین حمایت می‌کند تا از آنها به عنوان ابزار توجیه توده‌های عامی به تبعیت از خودش استفاده کند.

هم کوروش و هم داریوش با درک اهمیت نقش متولیان دین در جوامع خاورمیانه خدایان و ادیان اقوام زیر سلطه‌شان را به رسمیت شناختند و معابد و فقیهان را زیر چتر حمایت گرفتند. فقیهان نیز چونکه منافعشان را حاکمیت تأمین می‌کرد با آن ازددر سازش درمی‌آمدند و مشروعیت آن را در میان توده‌ها تبلیغ می‌کردند، و به این وسیله جریان پرداخت باج و خراج به دربار ایران در سرزمینهای زیر سلطه به راحتی ادامه می‌یافت، و کارگزاران ایران قادر می‌شدند که ثبات و امنیت و آرامش را در این سرزمینها تأمین کنند.

برنامه کوروش و داریوش ایجاد یک جهان مبتنی بر آرامش و آسایش برای همگان و بدون جنگ و ستیز و ناامنی و ویران‌گری بود. و این همان آرزوئی بود که زرتشت در تعالیم خویش بر روی آن تأکید ورزیده بود. پاسداری از صلح جهانی و برقرار کردن آرامش و امنیت

در جهان پهناوری که زیر چتر حمایت کوروش و داریوش بود هزینه‌های سنگینی را می‌طلبید. و تنها راه تأمین این هزینه‌ها مالیات‌هایی بود که سرزمینهای زیر سلطه و مردم ایران می‌بایست به‌دربار ایران بپردازند. آنچه جریان این مالیات‌ها را استمرار می‌بخشید وفاداری شخصیت‌های متنفذ در سرزمینهای زیر سلطه به‌دربار ایران بود. متولیان دین در هر کشوری بیشترین نقش را در دوام این وفاداری ایفا می‌کرد. در کتیبه‌ئی که کاهنان مصری به‌یادگار اقدامات داریوش از خود برجا نهاده‌اند، داریوش را فرزند «نیت» (خدای زمین و دریاها) و برادر «رع» (خدای آسمان) خوانده‌اند. در این سند چنین آمده است:

داریوش که زادهٔ نیت (مادر زمین) و متولی سائیس (معبد مادر خدایان مصری) است کارهایی را که خدا به‌ارادهٔ خویش آغاز کرده بود به‌انجام رساند (یعنی هرچه در مصر کرد، همان بود که خواست خدا بود)... وقتی او در شکم مادرش بود نیت وی را فرزند خویش دانست،... دست خود را با کمان به‌سویش برد تا دشمنان وی را براندازد، همان‌گونه که برای فرزند خودش «رع» کرده بود... او نیرومند است و دشمنانش را در همهٔ سرزمینها نابود می‌کند. شاه مصر علیا و مصر سفلی^۱ داریوش، که تا ابد جاوید بماناد، شاه بزرگ، پسر و پشت‌آسپهٔ هخامنشی، پسر او (یعنی پسر نیت) است، و نیرومند و جهان‌گیر است. مردم سرزمینهای دور با هدایای خود رو به‌سویش می‌آورند و برایش خدمت می‌کنند.^۱

داریوش در بازگشت از مصر، سرزمینهای یهودا و فینیقیه و دیگر سرزمینهای شام را مورد بازدید قرار داد. در کشور یهودا چندی بود که - بنا بر دستوری که کوروش بزرگ صادر کرده بود - سران یهود مشغول بازسازی معبد و حاکمیت خودمختار محلی بودند. کشور یهودا نیز همچون دیگر کشورهای خودمختار سرزمین شام زیر نظر شهریار بابل اداره می‌شد. اسرائیلیان دو فرقه بودند، فرقه‌ئی که خواهان بازسازی امارت اسرائیل در سامره بودند و فرقهٔ دیگری که خواهان بازسازی امارت اسرائیل در اورشلیم (یهودا) بودند. پیروزی از آن دومی‌ها شده بود و بنای معبد بزرگشان را از اواخر حیات کوروش بزرگ در اورشلیم آغاز کرده بودند؛ در همان جایی که می‌گفتند روزگاری معبد سلیمان بوده است. اما سامری‌ها گزارش به‌دربار داریوش فرستاده بودند که یهودیان مشغول ساختن دژ هستند و در نظر دارند که سر به‌شورش بردارند. مأمور تحقیق به‌یهودا فرستاده شد. سران یهودا به‌مأمور گفتند که بنا بر دستوری که

۱ - بنگر: پیرنیا، تاریخ ایران باستان، چاپ هشتم (دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۵): ۵۷۰. اومستد، تاریخ شاهنشاهی هخامنشی: ۱۹۹.

کوروش بزرگ داده بوده معبد پدرانشان را بازسازی می‌کنند. مأمور گزارش به داریوش فرستاد. داریوش از فرمان کوروش خبر نداشت ولی با بازسازی معبد و مؤسسات دینی یهودان نیز - مثل دیگر قومهای زیر سلطه - موافق بود. با این حال از آنها خواست که نسخه کتبی فرمان نامه کوروش را نشان دهند. آنها گفتند که کوروش زمانی که این فرمان نامه را صادر کرده در همدان بوده است. به دستور داریوش در بایگانی کاخ شهریار همدان بررسی شد و نسخه فرمان نامه کوروش به دست آمد که تأکید کرده بود معبد باید در اورشلیم بازسازی شود، و نامی از سامره برده نشده بود. سامریها رقابت را باختند و یهودیان معبدشان را ساختند و امارت خود مختار بنی اسرائیل در اورشلیم تشکیل شد. مدعیان نبوت (امامت) نیز ظهور کردند و بر سر ریاست بر این امارت به رقابت با یکدیگر پرداختند، و هر کدام ادعا می‌کرد که خدا به او وحی می‌فرستد و ریاست باید در دست او باشد.^۱ این امارت، هر چند که همیشه به سبب درگیریهای مدعیان نبوت (امامت) بر سر ریاست، در درون آشفته بود، تا پس از برافتادن شاهنشاهی هخامنشی برجا ماند، سپس مقدونیه آنرا از هم پاشاندند و به تاریخ سپردند. تلاشهای احیای امارت در دوران رومی نیز با کشتارهای وسیع یهودان همراه بود که داستان بسیار تلخی دارد.

اودجاهر رسنه که بالاتر شناختم، به عنوان مهمان به همراه داریوش به ایران رفته بود. داریوش به او دستور داد که به مصر برگردد و مدرسه علوم پزشکی مصر را نوسازی کند. اودجاهور رسنه این اقدام را در نوشته یادگاری خویش چنین آورده است:

شاهنشاه داریوش، شاه همه کشورهای بیگانه، شاه مصر علیا و سفلی وقتی در شوش بود به من فرمان داد که به مصر برگردم و تأسیسات حیات بخش پزشکی مصر را نوسازی کنم. ... آن گونه که شاهنشاه فرمان داده بود مأموران شاهنشاه مرا از این زمین به آن زمین بردند تا به مصر رساندند. هر چه شاهنشاه دستور داده بود را انجام دادم. کارمندان را به خدمت گرفتم همه از خاندانهای سرشناس نه از مردم عادی. آنها را زیر دست کاردانان و استادان گماشتم تا پیشه پزشکی فراگیرند. فرمان شاهنشاه چنین بود که باید همه چیزهای شایسته و بایسته به آنها تحویل داده شود تا پیشه خود را به خوبی انجام دهند. من هر چه لازم بود و هر ابزاری که پیشترها در کتابها مقرر شده بود را در اختیار آنها گذاشتم. شاهنشاه چنین دستور داده بود، زیرا به فضیلت این علم واقف بود. او می‌خواست که بیماران شفا یابند. او اراده کرده بود که ذکر

۱- برای این موارد بنگر تورات: کاب حجی نبی، کاب اشعیاء نبی، و کتاب زکریا نبی.

خدایان را جاوید سازد، معابد را آباد بدارد، جشنها و اعیاد دینی با شکوه بسیار برگزار شود.

نوشته‌ئی که از گور یک کاهن برجستهٔ مصری به نام اُح مُسس کشف شده (و نامش نشان می‌دهد که می‌بایست از نوادگانِ فرعون اُح مُسس - معاصر کوروش بزرگ - بوده باشد) خبر از آن می‌دهد که اپافوس مقدس در سال ۴۸۸ پم در گذشته، و او مراسم تدفین باشکوهی با شرکت افسران بلندپایه (کمانداران و لشکریان گزیده) برگزار کرده و جسد مطهر اپافوس را در آرامگاه ابدی به‌ودیعۀ نهاده است. او بر خود می‌بالد که عظمت اپافوس را برای ایرانیان بیان داشته و محبت او را در دل‌هایشان استوار کرده است؛ و یادآور می‌شود که همهٔ کارگزاران بلندپایه در مصر علیا و سُفلی^۱ به‌دعوت او هدایا و نذورات گرانبهایی را برای آرامگاه اپافوس مقدس آورده‌اند. این سند نیز نشانهٔ دیگری از احترام خشنودکنندهٔ ایرانیان به دین و فرهنگ مصریان در زمان داریوش بزرگ است.

۳. تسخیر سرزمینهای یونان توسط داریوش

داریوش آرزومند آن بود که یک حکومت واحد جهانی تشکیل دهد و کل جهان آن‌روز را تحت فرمان و زیر نظر خویش درآورد تا اقوام و جماعات انسانی با آرامش و آسایش در کنار یکدیگر به‌زندگی برادرانه و تهی از درگیریها و جنگها و کشتارها و ناامنی‌ها ادامه بدهند و برای آبادانی جهان بکوشند. این رسالتی بود که زرتشت چندین سده پیش از کوروش و داریوش به ایرانیان تعلیم داده بود. داریوش در تعقیب این هدف انسانی در سال ۵۱۴ پم با گذشتن از تنگهٔ میانِ اناتولی و اروپای شرقی به اروپا لشکر کشید. پلی که عبور لشکر بزرگ داریوش را امکان‌پذیر ساخت توسط یونانیان جزایر دریای ایژه به‌رهبری امیر جزیرهٔ ساموس ساخته بودند.^۲ این پل مجموعهٔ عظیمی از قایق‌های به‌هم چسپیده بود که رویشان الوار چیده بودند و روی الوارها شن‌ریزی شده بود و به‌شکل یک خیابان پهناورِ دراز درآمده بود که دوسوی تنگه را به‌هم وصل می‌کرد. شمار یونانیان مزدور در سپاه داریوش در این لشکرکشی کمتر از شمار پارسیان نبود. یونانیان لشکر پیاده‌نظام را تشکیل می‌دادند. هرودوت می‌نویسد که شهرهای یونانی داطلبانه اطاعت از داریوش را پذیرفتند و مردانشان به‌عنوان پیاده نظام

۱ - اومستد، تاریخ شاهنشاهی: ۳۰۷.

۲ - اومستد، تاریخ شاهنشاهی: ۳۰۰.

به سپاه داریوش پیوستند.^۱ راهنمایان داریوش نیز سران جزایر یونانی بودند؛ سران خردمندی که به صلاح می‌دانستند که شرق اروپا ضمیمهٔ ایران شود تا درهای پیشرفت بر روی مردم یونان گشوده گردد. نخستین کسانی که داریوش را به لشکرکشی به یونان تشویق کرده بودند یونانی‌هایی بودند که پیشترها به عنوان مزدور در مصر می‌زیستند، از جملهٔ اینها دموکدس کروتونی و سیلوسون ساموسی سهم عمده داشتند. هردوی اینها سربازان مردور در مصر بودند و پس از آنکه علوم مصری در اثر اصلاحات کام‌بوجیه از انحصار معبد بیرون آمده بود نزد پزشکان مصری آموزش دیده بودند، سپس همراه داریوش به ایران رفتند و به‌دربار ایران نزدیک شدند، و اوضاع یونان اروپایی را برای داریوش تشریح نموده او را تشویق کردند که یونان را ضمیمهٔ ایران کند.^۲ اینها خردمندانی بودند که صلاح قوم خودشان را در آن دیده بودند که با پیوستن به شاهنشاهی ایران درهای آرامش و پیشرفت برویشان گشوده شود.

بخش اعظم شبه‌جزیرهٔ بالکان (تراکیه، مقدونیه، اسپارت، چند شهر یونان به‌جز آتن)، به‌اضافه بخش جنوبی سرزمین‌هایی که اکنون کشور اوکراین را تشکیل می‌دهد به‌اطاعت درآمدند. الحاق این سرزمینها به ایران بدون هیچ‌گونه جنگ و خون‌ریزی صورت گرفت. هدف داریوش از الحاق سرزمینهای شمالغرب دریای سیاه آن بود که به‌معادن ناحیهٔ اورال که در یونان شهرت فراوان داشت دست یابد و از آنها در جهت درآمد بیشتر به‌منظور تأمین هزینه‌های بیشتر برای پیشبرد برنامهٔ صلح جهانی استفاده کند. هدف دیگر او آن بود که به‌جنگلهای ماورای دانوب دست یابد؛ زیرا می‌توانست از چوب این جنگلهای در صنعت کشتی‌سازی در دریای مدیترانه به‌هدف تقویت نیروی دریایی ایران در اروپا استفاده کند. به‌نظر می‌رسد که دربارهٔ این هردو مورد آگاهان یونانی به‌داریوش مشورت‌های شایسته داده بودند و او را به لشکرکشی به آن نواحی تشویق کرده بودند. موضوع دیگری را نیز می‌توان در انگیزهٔ داریوش به لشکرکشی به این مناطق بسیار دور از مراکز تمدنی یافت: در توصیفی که هرودوت از سنتها و آداب و رسوم قبایلی که در ناحیهٔ شمالغرب دریای سیاه ساکن بودند به‌دست می‌دهد (و هرودوت آنها را اسکیت می‌نامد) گفته شده که آنها آداب و رسومی وحشیانه داشتند، و در مراسمی کسانی را زنده‌زنده به‌هوا پرتاب می‌کردند تا بر روی نیزه‌ئی که در زمین فروکرده بودند فرونشینند. اینها کارهای وحشیانه بود، و داریوش که خود را سرپرست تمدن جهانی می‌دانست احساس می‌کرد که وظیفه دارد چنین اقوامی را هرچه بیشتر

۱- هرودوت: ۴/۸۳-۱۴۴.

۲- هرودوت: ۳/۱۲۹-۱۴۱.

از مرزهای جهان متمدن دور سازد. یک گزارش هرودوت نشان می‌دهد که داریوش پیش‌بینی کرده بود که شاید مجبور شود این قوم را به طرف شرق در سواحل دریای سیاه تا نواحی قفقاز دنبال کند. این موضوع را از این نکته می‌توان دریافت که بنا به نوشته هرودوت، داریوش پس از عبور از دانوب گروهی از یونانیان را در کنار دانوب گماشت و به آنها گفت که اگر او تا ۶۰ روز برنگشت پلی که برای عبور سپاهیان ایران ساخته بودند را تخریب کرده به یونان برگردند. یعنی با حسابی که او کرده بوده، اگر قرار بود که اسکیتها را در جنوب اوکراین کنونی به طرف شرق تعقیب کند هیچ‌گاه به غرب بر نمی‌گشت بلکه از راه قفقاز و آذربایجان به ایران می‌رفت؛ و اگر قرار بود که آنها را تا زمینهای دوردستی به سوی شمال تعقیب کند بیش از دو ماه وقت او را نمی‌گرفت.

ولی تعقیب اسکیتها به طرف شمال بود و او تا رود ولگا پیش رفت و وقتی اطمینان یافت که این قوم وحشی به حد کافی از مراکز تمدنی دور شده‌اند دست از تعقیب کشیده به اروپای شرقی برگشته راه بازگشت به ایران را در پیش گرفت. برگشت او به دانوب درست در همان زمانی بود که برای یونانیهای نگهبان پل تعیین کرده بود.

تا سال ۵۱۳ پم سراسر یونان تبعیت از ایران را پذیرفته بود، شهریاران شهرهای یونان را شاهنشاه در مقامشان تثبیت کرده بود، و شهریار لیدیه که در این زمان ارته‌فرنه برادر داریوش بود بر آنها نظارت داشت. فرمانده کل نیروهای ایران در غرب اناتولی و جزایر یونانی نیز مگه بازو (عموزاده داریوش) بود. مگه بازو برای آنکه پیوند یونانیان با ایران را بیشتر کند دختری یکی از نیرومندان یونان را به زنی گرفت.

در بازگشت داریوش به ایران شماری از سران و بخردان یونان به عنوان خدمت‌گذار به سپاه او پیوستند و به ایران رفتند. تاریخ‌نگاران یونانی از اینها با عنوان «اندرزگر شاه» یاد کرده‌اند و لاف‌زنانه نوشته‌اند که اینها بزرگانی بودند که اجازه یافتند در مهمانی شاه حضور یابند. از دختران بزرگان یونان که به عنوان هدایای گرانبها به کارگزاران بلندپایه پارسی تقدیم شدند نیز در نوشته‌های یونانیان تحت عنوان همسران این بلندپایگان یاد شده است.^۱ بزرگان یونانی را داریوش با خود برده بود تا راه و رسم همزیستی انسانی را به آنان بیاموزد و به یونان برگرداند، و هرکدام که شایسته خدمت‌گزاری به بشریت است را به کار بگمارد.

داریوش وقتی به ایران برگشت به ناوهای کشتیهای شاهی در دریای پارس که یک یونانی به نام اسکولواکس بود دستور داد تا سفر دریایی دور دنیا را از بندر جنوبی سند در

شرق کردچی کنونی شروع کند، در کنار عدن از تنگه میان یمن و حبشه (اکنون بابُ المَدَب) بگذرد، وارد دریای سرخ شود، ترعه‌ئی که به دستور او در مصر حفر شده را در نور دیده وارد دریای مدیترانه شده از آنجا به اروپا برود، سپس به ایران برگردد. اسکولاکس چنین کرد، و در پایان سفرش کتابی دربارهٔ این سفر دور و دراز به زبان یونانی نگاشت. این کتاب که معلومات بسیاری را دربارهٔ جهان شرقی گرد آورده بود یونانیان را با سرزمینهای دوردست آشنا می‌کرد و تاریخ ایران را برای آنها بازگو می‌شد.

تا کنون یک یونانی دیگر به نام هکاتے ملیتی پس از بازگشت از ایران کتابی با عنوان «سفر دور دنیا» نگاشته بود تا مردم یونان را با تمدن و فرهنگ ایرانی آشنا سازد.

فرزانگان جهان مشتاق شناختن ایران و فرهنگ انسان‌سازش بودند، و آن‌همه بزرگواری که از کوروش و کام‌بوجیه و داریوش ظهور یافته بود مردم کشورهای زیرسلطه را شیفتهٔ شکوه ایران کرده بود. همهٔ بخردان جهان می‌خواستند بدانند که ایرانیان چه گونه مردمی‌اند که این همه ستایش از خویشان را در جهان برانگیخته‌اند! همه می‌خواستند بدانند که چه گونه می‌شود همچون ایرانیان شد! آنچه که فرزانگان یونانی از این زمان به بعد نوشتند، و برای ما تاریخ ایران را بیان می‌کند، تلاشی در همین جهت بود. یونانیان ذهنهای مستعد و تمدن‌پذیر داشتند. با باز شدن دروازه‌های جهان متمدن میان‌رودان و مصر ایران بر رویشان دروازه‌های نوینی از دانش بر رویشان گشوده شد و آنها را به تلاش برای رسیدن به چنان مرحله‌ئی از تمدن و فرهنگ تشویق کرد که ایران و مصر و میان‌رودان رسیده بودند. یونان در زمان داریوش بزرگ چهاراسپه وارد مرحلهٔ نوین تمدن خویش گشت، بسیاری از میراث علمی مصر، به‌ویژه ریاضیات و طب، را یونانیانی که روزگاری مزدوران فرعون بودند از مصر به کشورشان بردند و به زبان خودشان تدوین کرده شناسنامه‌اش را به نام خودشان ثبت کردند (به نام خودشان مصادره کردند). آنچه «تمدن یونان» نامیده می‌شود از این زمان به بعد شکل گرفت.

۴. تسخیر گندار و سند توسط داریوش

داریوش بزرگ در تعقیب برنامهٔ تشکیل دولت واحد جهانی در سال ۵۱۲ پم متوجه شرق شد و گندار و سند را ضمیمهٔ شاهنشاهی کرد. این بخش از هندوستان که پاکستان فعلی را تشکیل می‌دهد، میراث بر یکی از شکوهمندترین تمدنهای هند باستان بود، و هنر و فرهنگ در آن ناحیه به مرحلهٔ پیشرفته‌ئی رسیده بود، و بنادر جنوبی سند از مهم‌ترین مراکز تجارت میان شرق و غرب به‌شمار می‌آمد. با تسخیر گندار و سند مرزهای شاهنشاهی ایران در شرق

به پهن‌اورترین حد خود رسید، و در غرب همهٔ دنیای متمدن شناخته شده را دربر گرفت. در دههٔ آخر سدهٔ ششم پم ایران حاکم واحد و بلامنازع کل جهان متمدن خارج از چین و هند بود و بر سراسر دریاهای شرق و غرب تسلط داشت، و سراسر جهان متمدن - به جز چین و هند - در درون قلمرو بزرگترین و انسان‌سازترین شاهنشاهی تاریخ قرار داشت.

۵. شخصیت داریوش بزرگ

کامیابی‌های درخشان داریوش در مواجهه با خطرهای بسیار بزرگی که شورشیان مدعی سلطنت ایران برای شاهنشاهی ایجاد کرده بودند، و شایستگی او در حفظ میراث عظیم کوروش بزرگ و حفظ یکپارچگی شاهنشاهی خبر از تدبیر و کاردانی فوق‌العادهٔ او می‌دهد. خطر شورشها چنان بزرگ بود که می‌توانست شاهنشاهی را به کلی از هم بپاشاند و دست‌آوردهای کوروش بزرگ را به تاریخ بسپارد و ایران را به انزوای پیش از شاهنشاهی برگرداند. ولی داریوش با شایستگی اعجاب‌آمیزی با آنها روبه‌رو شد و همه را از میان برداشت.

داریوش مثل کوروش به خوبی می‌دانست که چه می‌خواهد و چه هدفی را دنبال می‌کند. او هم یک جهان‌گیر توانا بود هم دید کاملاً شفاف و روشنی نسبت به آیندهٔ اهداف خودش داشت. همهٔ مورخان غربی که تاریخ ایران را نگاشته‌اند اتفاق نظر دارند که داریوش هم در امور نظامی نابغه بود، هم در سازماندهی نابغه بود، هم در اقتصاد نابغه بود؛ زیرا اقداماتی که او انجام داد اقتصاد جهانی را وارد مرحلهٔ نوینی کرد. شاید بر اساس همین شناخت از داریوش بود که هرودوت به او لقب «شاه خُرده‌فروش» داد،^۱ یعنی شاهی که اقتصاد را به خدمت تک‌تک انسانها درآورده است.

تشکیلاتی که کوروش و داریوش برای دولت ایران ابداع کردند نه تنها در جهان بی سابقه بود بلکه چنان تشکیلاتی بود که در آینده سرمشق همهٔ جهان‌داران بزرگ تاریخ شد و تا سده‌های متمادی کم و بیش به همان شکل ادامه یافت. او به قصد رونق بخشیدن به بازرگانی بین‌المللی، بزرگراههای شاهی از قبیل بزرگراه ۲۴۰۰ کیلومتری شوش به ساردیس (خوزستان تا غرب ترکیه) ایجاد کرد. این جاده پس از عبور از پل عظیمی که در غرب خوزستان بر روی دجله کشیده شده بود وارد جنوب عراق کنونی می‌شد و به بابل می‌رسید، و از راه تکریت و نصیبین و حران به حلب در شمال سوریه می‌رسید و از آنجا وارد کیلیکیه در جنوب اناتولی

شده به ساردیس و کرانه دریای ایژه ختم می‌شد. هرودوت می‌نویسد که در طول این جاده ۱۱۱ پست نگهبانی و به همین تعداد کاروان سرا و منزلگاه تأسیس شده بود؛ و یک کاروان می‌توانست در مدت ۹۰ روز مسیر ساردیس به شوش را بپیماید.^۱ کاروانهای بازرگانی معمولاً این فاصله ۲۴۰۰ کیلومتری را در سه ماه طی می‌کردند، ولی پیکهای تیزتک شاهی فقط در ۸ روز از ساردیس به شوش یا از شوش به ساردیس می‌رسیدند. شاخه دیگر این جاده شوش را از راه همدان و آذربایجان به ارمنستان وصل می‌کرد، و از آنجا وارد سرزمین کت پتوکه می‌شد، از روی کیلیکیه می‌گذشت، فریگیه را طی می‌کرد و در لیدیّه به ساردیس انجامیده به کرانه دریای ایژه می‌رسید. جاده دیگری که یک شاخه اش از شوش و شاخه دیگرش از بابل به طرف همدان کشیده شده بود این دوشهر را از راه همدان به اسپهان و از آنجا به ری و سپس به هیرکانیه و خوارزم وصل می‌کرد و از خوارزم به سغد می‌پیوست و شهرهای آسیای میانه را به شهرهای درون ایران پیوند می‌داد. جاده دیگری از ری آغاز می‌شد از گرگان می‌گذشت به جایی که اکنون نیوشاپور است وصل می‌شد و از آنجا به هرات و مرو و سپس به باختریه می‌رسید. این جاده از باختریه به کابل و از راه تنگه خیبر به درون هند کشیده شده بود و به طرف جنوب تا جنوبی‌ترین شهرهای سند بر کرانه دریای سند امتداد داشت. جاده دیگری از شوش به استخر و از آنجا به کرمان وصل می‌شد و از راه کرمان به زرنگ و سیستان و مک کران و آبادیهای کرانه دریای هند می‌رسید. شاخه دیگر جاده بابل به ساردیس از حلب در شمال سوریه به سوی جنوب می‌رفت، از سرزمینهای سوریه کنونی می‌گذشت و از راه دمشق و غزه به مصر و لیبی و تونس وصل می‌شد. به این ترتیب یک شبکه عظیمی از جاده‌های کاروان رو که در مسیر آنها صدها کاروان سرا و قرارگاه نگهبانی تأسیس شده بود سراسر خاک شاهنشاهی را بهم پیوند می‌داد، آمد و شد کاروانهای بازرگانی را تسهیل می‌کرد و به تجارت جهانی چنان رونقی می‌بخشید که چشم جهان تا آن روزگار ندیده بود. رونق تجارت جهانی رشد صنایع و کشاورزی نیز به همراه داشت و جهان درون قلمرو هخامنشی را به سوی رشد بیشتر می‌برد.

برای خبرسانی بسیار سریع، در سراسر مسیر جاده‌های اصلی و فرعی پستهای دیده‌بانی نسبتاً نزدیک به هم دایر شده بود، و جارچیان بر بلندیهایی بر فراز برجهای نگهبانی مستقر بودند که به وقت ضرورت به یکدیگر بانگ می‌زدند و خبرهایی که لازم بود همان روز به گوش شاهنشاه برسد از دورترین نقاط شرق و غرب و شمال و جنوب کشور به شاهنشاه می‌رسید. این وسیله ابداعی برای خبرسانی سریع جایگزین تلفن در زمان ما بود. به این ترتیب، هر رخداد

مهمی در هر گوشه از کشور اتفاق می افتاد شاهنشاه در همان روز باخبر می شد. شاید این از ابداعات کوروش بزرگ بوده، و - چنانکه درباره اقدام فوری داریوش بزرگ برای مواجهه با شورش‌هایی که بالاتر شناختیم - به نظر می رسد که در آغاز سلطنت داریوش این وسیله در اختیار او قرار داشته است.

داریوش به منظور اداره هرچه بهتر دولتش کشور را به ۲۳ شهریاری (به زبان آن روز: خَشْتَرِپَاو) تقسیم کرد و هر شهریاری را به صورت یک دستگاه دولتی منظم در آورد که سرزمین تحت اداره اش را به بهترین شیوه ممکن اداره می کرد. برای پاسداری مقتدرانه از صلح جهانی ارتش واحد و منضبط نظامی تشکیل داد که فرماندهی کل آن در دست شاهنشاه بود و در هر شهریاری (خَشْتَرِپَاو) زیر نظر شهریار محل اداره می شد؛ پادگانهای متعددی در سراسر کشور تأسیس کرد و برای ارتش مستمری ثابت تعیین کرد.

دستگاه قضایی و قوانین مدنی و جزایی ایران نیز که کوروش و داریوش تنظیم کردند، چنان بود که در نوشته‌های مورخان یونان باستان با اعجاب از آن یاد شده است، و مردم یونان وقتی از قوانین تغییرناپذیر و مورد اطاعت همگان سخن می گفتند «قانون پارس» (ایران) و «قانون شاه» را مثال می زدند. مجموعه قوانینی که به دستور داریوش برای آسایش جوامع زیر سلطه وضع شد چنان نوین و ابتکاری بود که زندگی نوینی را به بشریت نوید می داد. در همه کشورهای زیر سلطه این قوانین را با نام پارسی «داتَه خَشْتَر» (داد شاهنشاهی) می شناختند، و اصطلاح بومی که تا پیش از آن برای قانون به کار می بردند به فراموشی سپرده شد. «داتَه خَشْتَر» را هر قومی موافق با زبان خودش تلفظ می کرد، چنانکه در بابل - آن گونه که اسناد بازمانده کاهنان بابلی نشان می دهد - «داتَه شَهْشَری» می نوشتند، و آرامیهای شامی - آن گونه که در تورات آمده است - آن را «داتَه دی مَلِکا» (قانون شاه) می نامیدند؛ در یونان نیز واژه معادل اینها را به کار می بردند؛ همچنان بود در مصر و در دیگر جوامع خاورمیانه‌یی.

قوانین داریوش چنان امنیت و آرامشی به ارمغان آورد که واژه «دات» نزد اقوام خاورمیانه جنبه تقدس به خود گرفت، تا جائی که در تورات این تقدس برای واژه «دات» (با همین تلفظ) حفظ شده است. احکام قانونی داریوش بزرگ به زبانهای گوناگون - برای هر قومی به زبان خودش - بر نسخه‌های مشابه و متعدد نوشته شد و به همه سرزمینهای زیر سلطه ارسال گردید. تجاوز از احکام این قوانین که تضمین کننده امنیت و آرامش همگانی بود کیفرهای سخت به دنبال داشت؛ و چونکه تأمین کننده منافع عمومی و تضمین کننده یک زندگی رضایت بخش بود همه اقوام سلطه آنها را به مورد اجرا می نهادند. «دات شاهی» نزد

اقوام تابعه چنان پسندیده افتاد که - آن گونه که در تورات هم بازگویی شده است - «قانون ابدی» تلقی می‌شد. در این قوانین، مقرر شده بود که برای بزه به هر بزرگی که باشد بار نخست نباید کیفر سخت داد بلکه باید بار نخست را خطای بزهکار پنداشت. هرودوت تأکید می‌کند که «برای نخستین بزه، حتی خود شاه هم نمی‌تواند کیفر اعدام بدهد. هیچ پارسی‌ئی هم چنین حق ندارد که برای بزه نخستین یکی از زیردستان خود را کیفر اعدام بدهد. بلکه تا بزه تکرار نشده باشد و تا وقتی که ثابت نشده که بزه‌های او بیش از کارهای نیک او است حاکم نباید و نمی‌تواند که افسار خشم خویش را رها کند.»^۱

یک کارمند بلندپایه دیوان دادگستری که هرودوت نامش را «ساندوکس پسر تاماسیوس» نوشته (و معلوم می‌شود که یونانی اهل جایی در غرب اناتولی بوده) در زمان داریوش برای صدور حکمی رشوه خورد. داریوش دستور داد تا او را به‌دار آویزند. ولی به‌هنگام محاکمه او معلوم شد که او خدمات بسیاری کرده که پوشاننده این بزه بزرگ است؛ پس او را بخشوده آزاد کرد و حاکمیت شهر «کومه» در «ایولی» را به او سپرد.^۲

این گونه قانون داریوش بزرگ هدف ساختن انسان دادگر را در مد نظر داشته، و همچون قوانین شاهان سامی هدف اصلیش شکنجه بزهکاران و نابودسازی آنها نبوده بلکه هدفش نابودسازی علت‌های بزهکاری بوده است. در گات‌های زرتشت دیدیم که زرتشت تعلیم داده که انسان ذاتاً نیک است، و بدی عارضه‌ئی است که در اثر جهالت بر او ظاهر شده است. داریوش بزرگ در وضع قوانین خویش و اجرای آنها این تعالیم را در مد نظر قرار داده بود. او می‌دانست که اگر علت جرم از میان برود مجرم به‌وجود نخواهد آمد.

او مستد می‌نویسد که شهرت داریوش به‌عنوان قانون‌گذار بزرگ پس از او زنده ماند؛ و افلاطون در نوشته‌ئی یادآور شد که «داریوش قانون‌گذاری بود که قوانین او شاهنشاهی ایران را استوار داشت.» حتی تا سال ۲۱۸ و دوره جانشینان اسکندر مقدونی «دات» داریوش به‌عنوان قانون اصلی مورد استفاده بود و نقل می‌شد.^۳

مواد بسیاری از قوانین داریوش را می‌توان در کتاب «گوندات» - یعنی قانون بزرگ - دید. اکنون این کتاب را «وندیداد» نامند. با بازخوانی جرایم و مجازات‌ها که در وندیداد آمده است، ما متوجه می‌شویم که در قانون داریوش شکنجه و اعدام وجود نداشته، بلکه

۱- هرودوت: ۱/۱۳۷.

۲- هرودوت: ۷/۱۴۹.

۳- تاریخ شاهنشاهی هخامنشی: ۱۷۶.

سخت‌ترین شکنجه‌ها که برای یک بزه بزرگ تعیین شده است ۲۰۰ ضربه تازیانه است؛ و این کیفر برای بزهکاری است که کسی را زده و کشته است.^۱ همچنین در وندیداد تعاریفی از جرایم گوناگون و مجازات آنها داده شده است، که از آن جمله مردن بیمار در زیر تیغ جراحی پزشک است. در صورتی که پزشک سه بار مرتکب چنین خطائی شود و بیمار در زیر تیغ او بمیرد او از ادامه پیشه پزشکی بازداشته می‌شود؛ و چنانچه او پس از آن به کار طبابت پردازد و کسی در زیر دستش بمیرد او مجرم شناخته می‌شود و باید ۲۰۰ ضربه تازیانه بخورد. همینجا مزد پزشکان جراح نیز مقرر شده، که با توجه به توانایی مالی بیمار تعیین شده، و از یک گوساله یا ماده خرناران تا چهار اسپ و یک گردونه در نوسان است. برای دام‌پزشکان نیز دستمزدهای گوناگونی با توجه به حیوانی که مداوا می‌شده در نظر گرفته شده است که از معادل بهای یک وعده خوراک گوشت تا یک گوسفند در نوسان است. مزد پزشک به شرط مداوا و معالجه بیمار تعیین شده، و چنانچه پزشک نمی‌توانست که بیمار را علاج کند نمی‌بایست که مزدی دریافت می‌کرد، مگر آنچه بیمار به‌عنوان هدیه به او بدهد.^۲

در قانون داریوش مجازات اعدام فقط برای کسی بود که به‌صدد و ازگون کردن سلطنت برمی‌آمد. این مجازات نیز از آن‌رو وضع شده بود که چنین اقدامی امنیت جامعه را برهم می‌زد و آشفتگی می‌آورد. در گفتار گذشته از گزارش هرودوت دیدیم که کام‌بوجیه قاضی رشوه‌خوار را اعدام کرد، ولی در زمان داریوش و پس از او دیگر چنین گزارشی تکرار نشده است.

از آنجا که در ایران رسم برده‌داری و خرید و فروش انسان وجود نداشته در قانون داریوش ذکری از این مورد به‌میان نیامده، و امر آن را به‌رسم معمول در جوامعی که دارای چنین رسمی بودند واگذار شده است. سکوت عمدی قانون‌گذار در برابر خرید و فروش انسان شاید به آن هدف بوده که در درازمدت این رسم از میان برداشته شود. علت دیگر این سکوت آن بوده که داریوش انسان را والاتر از آن می‌دانسته که برای نظارت بر خرید و فروشش قانون وضع کند. اما لغو برده‌داری نیز در جوامع غیر ایرانی و زیر سلطه که بیش از هزارسال با این رسم خوگر شده بوده‌اند امکان‌پذیر نبوده، لذا آن را به‌سکوت برگزار کرده است.

شاید پیشرفته‌ترین مواد قانون داریوش درباره روابط زن و مرد و تنظیم خانواده باشد که هنوز هم تازگی دارد. در وندیداد می‌خوانیم که چنانچه مردی یک دوشیزه را از راه به‌در ببرد و آبستن کند، پدر و مادر دوشیزه نباید دوشیزه را مجبور به انداختن بچه‌اش کنند، و در چنین

۱- بنگر وندیداد: نسک ۴.

۲- بنگر وندیداد: نسک ۷.

صورتی آنها مرتکب قتل عمد شده‌اند. و اگر کسی دوشیزهٔ حامله را به نزد طیب زنانه ببرد تا بچه‌اش را ببیند از دهم طیب زنانه هم کسی که دختر را به نزد او برده و هم دختر بزهکارند و باید تازیانه بخورند. مردی که دوشیزه را از راه به در برده و او را آبستن کرده است باید دختر را به خانهٔ خودش ببرد و از او نگهداری کند تا بچه به دنیا بیاید. چنانچه در اثر عدم توجه به دوشیزه بچه در شکمش بمیرد مرد بزهکار است و باید تازیانه بخورد.^۱ مجازات کسی که مرتکب قتل عمد شود نیز ۲۰۰ تازیانه است. چنانکه می‌بینیم، قانون داریوش مقرر کرده که هرکه دوشیزه‌ئی را آبستن کند باید آن دوشیزه را به همسری بگیرد و بچه‌اش را به خودش منتسب کند. مقایسه کنیم این قانون را با قانون شرعی در ادیان سامی که مجازات مرگ را برای هر مردی مقرر کرده که با زنی غیر از زن خودش آمیزش جنسی کند.

داریوش به هدف برقراری عدالت اجتماعی و جلوگیری از ظلم و اجحاف کارگزاران مالیاتی، دستگاه منظم مالیاتی و در کنار آن دستگاه بازرسی شاهنشاهی موسوم به «پیردزیش» به وجود آورد؛ و سکه‌های واحد و هم‌وزن به نام «زریک» در کشور رواج داد که از طلای ناب بود و ۸,۴۱ گرم وزن داشت.

در کنار همهٔ اینها ترتیباتی که کوروش و داریوش ابداع کردند سراسر کشور شاهنشاهی را به شیوه‌ئی کاملاً پدران‌ه اداره می‌کرد. برای جلوگیری از امکان اجحاف کارگزاران دولتی به رعایا داریوش نظام نظارت پیشرفته‌ئی ایجاد کرد که نمونهٔ آن را می‌توان از راه بازخوانی هزاران پروندهٔ خشتی برجا مانده در آرشیو سلطنتی تخت جمشید که در سدهٔ اخیر از زیر زمین بیرون کشیده شده‌اند مورد مطالعه قرار داد.^۲

بنای ساختمان تمدن نوین جهانی که کوروش شالوده‌گذاری و آغاز به‌ساختنش کرده بود توسط داریوش بزرگ به اتمام رسید. ترتیبات اداری و نظامی و مالی و حقوقی که داریوش بزرگ ابداع کرد و تا پایان دوران هخامنشی استوار ماند شبیهش تا سده‌های درازی پس از او در جهان دیده نشد. شاهنشاهی‌های پس از هخامنشی - چه ایرانی، چه هلنی و چه رومی - بسیاری از ترتیبات کشورداری هخامنشی را مورد تقلید قرار دادند، ولی در هیچ کدام از شاهنشاهیها و امپراتوریهای یادشده این ترتیبات به کمال زمان هخامنشی نرسید. دومین باری در تاریخ خاورمیانه که ترتیباتی شبیه ترتیبات داریوش بزرگ برای کشورداری وضع شد ۱۲۰۰ سال پس از داریوش و توسط عبدالملک مروان اموی و حجاج یوسف ثقفی (اولی

۱- بنگر وندیداد: نسک ۱۰.

۲- بنگر هاید ماری کخ، از زبان داریوش، ترجمهٔ پرویز رجبی (نشر کارنگ، تهران، ۱۳۷۷).

خلیفه و دومی فرماندار) بود. دربارهٔ این دو شخصیت در کتاب سوم این مجموعه به تفصیل سخن خواهیم داشت، و در آنجا خواهیم دید که این دو - که مکمل یکدیگر بودند - از جهات بسیاری شباهت به داریوش بزرگ داشتند.

داریوش خویشتن را پاسدار تمدن جهانی و مسئول آباد کردن جهان می دانست و همواره در این راه کوشا بود. در نوشته‌های یونانیان باستان موارد متعددی ذکر شده که نشان می دهد در حقیقت هدف او از جهانگشایی چیزی جز این نبوده است. هرودوت می نویسد که در سرزمین یونانی ملیتوس هرج و مرج حکمفرما بود و کشاورزی از رونق افتاده بود. کارگزار ایرانی بزرگان این سرزمین را دعوت کرد و به آنها گفت: «اگر شما نمی توانید که سرزمینتان را آباد بدارید و امنیت برقرار کنید، ما یونانیهای دیگری را که سرزمین خودشان را آباد کرده اند به اینجا خواهیم آورد تا بر شما حکومت کنند.» وی ادامه می دهد که پارسیها با این ترتیب امنیت و آرامش را در این سرزمین برقرار کردند.^۱

داریوش چنان قدرتی داشت که اگر مثل شاهان سامی می خواست که خودش را فرزند خدای آسمان بنامد و نوعی خدایی برای خودش قائل شود، مردم می پذیرفتند. اما او که یک مزدایسن بود، به رغم همهٔ شکوه و غرورش خودش را شاه مورد عنایت اهورمزدا معرفی کرد و در صدد بر نیامد که به خویشتن لقب نمایندگی خدای آسمانها بدهد یا پیرامون خویش هالهٔ تقدس دینی بکشد. او شاه بود؛ چنان شاهی که همهٔ شاهان زمین تسلیم او بودند و فرمانهایش را به اجرا در می آوردند. ولی فراتر از شاهی هیچ قدسیتی را برای خودش جستجو نمی کرد. انسان وقتی کتیبه‌های داریوش را می خواند در صداقت گفته‌های وی کمتر تردید به خود راه می دهد؛ زیرا لحن نوشته‌های او به حدی صادقانه به نظر می رسد که انسان را از ته دل به تصدیق گفته‌های او وامی دارد. تنها در موضوع بردیّه است که انسان به خودش حق می دهد پرسشهایی از خودش بکند؛ ولی از وقتی که او امنیت و آرامش را در کشور برقرار کرد و به دنبال کردن برنامه‌های جهان سازی پرداخت، دیگر انسان دلیلی نمی یابد که دربارهٔ ادعاهای او شک کند. او یک ایرانی مزدایسن بود که ایمان عمیقی داشت و معتقد بود که هر چه دارد از خدا است، و اگر خدای جهان به او کمک کرده است تا شاهنشاه جهان شود به خاطر عقیده و ایمان پاکش به خدا و به خاطر نیت خیرش بوده که می خواسته صلح و امنیت و عدالت را در جهان برقرار بدارد و به بشریت خدمت کند. دلیلی هم وجود ندارد که انسان گمان کند او در این ادعا صادق نبوده است. او با ایمان راستینی که به خدا داشت برای خویشتن مأموریتی قائل می شد

که معتقد بود مورد خشنودی خدا است؛ و آن سرپرستی جهان متمدن به خاطر نشر راستیها و نیکبها و مبارزه با کجیها و بدیها بود. این باور را در نقوش برجسته‌ئی که در تخت جمشید برجا نهاده به‌خوبی نشان داده است. در آنجا شاهنشاه ایران را می‌بینیم که با نُماد (سمبل) بدی که به‌شکل جانور گول‌پیکر و افسانه‌یی اما زیبا و زیورمند و مردم فریب تصویر شده در جنگ است و در آستانه پیروزی برآن قرار دارد. او که عمیقاً به‌حقانیت راه خویش ایمان داشت و خود را یگانه برحق جهان مادی می‌شمرد در کتیبه‌ بغستان چنین می‌گوید:

به توفیق اهورمَزدا من سلطنت می‌کنم. این پادشاهی را اهورمَزدا به‌من عطا کرده است. اینها هستند کشورهای که به‌یاری اهورمَزدا به‌تسخیر من درآمده‌اند (نام ۲۳ کشور در اینجا ذکر شده است). همه به‌عنایت اهورمَزدا از من فرمان می‌برند، باجهایشان را نزد من می‌آورند، و هر فرمانی به‌آنها بدهم، چه شب باشد و چه روز، به‌مورد اجرا می‌نهند. در این سرزمینها هر کس دوست بود به‌وسیله من نواخته شد و هر کس دشمن بود بر او سخت گرفتم. به‌یاری اهورمَزدا مردم این سرزمینها قوانین مرا به‌مورد اجرا در می‌آورند و به‌آن‌گونه که به‌آنها فرمان می‌دهم رفتار می‌کنند. سلطنت را اهورمَزدا به‌من عطا کرده است و اهورمَزدا به‌من یاری کرده تا این سرزمینها به‌اطاعت من درآیند... همه دست‌آوردهای من به‌همت من و به‌یاری اهورمَزدا و هر خدائی که وجود دارد، حاصل آمده است. اهورمَزدا و ایزدان از این رو مرا یاری دادند که من ستمگر و دروغگو و فریبکار و متجاوز نبودم؛ من و خاندانم ستم‌پیشه نبودیم و زیردستان را نیاززدیم، بلکه بر طبق احکام و قوانین رفتار کردیم و ظلم و زورگویی را برافکندیم.

داریوش در این کتیبه بر یک نکته تأکید کرده که تا آن روز در جهان بی سابقه بود، و آن ابراز احترام به‌همه خدایان اقوام زیر سلطه‌اش بود (اهورمَزدا و هر خدای دیگری که وجود دارد). این گفته نشان می‌دهد که داریوش برای همه خدایان و دینهای اقوام زیر سلطه احترام قائل بوده و برای ابراز این احترامش در این سند به‌وجود خدایان همه اقوام تصریح کرده است. اگر در نظر بگیریم که چنین اعترافی از سوی شخصیتی است که کلیت آسیای میانه و خاورمیانه و شمال آفریقا و بخشی از اروپای شرقی را زیرنگین دارد و اختیاردار جان و مال مردم این سرزمینها است، آن وقت متوجه می‌شویم که شاهنشاهان هخامنشی در قبال آزادی عقیده دینی تا چه اندازه جلورفته بوده‌اند، و اقوام زیر سلطه ایران تا چه اندازه از آزادی عقیدتی برخوردار بوده‌اند. این بیان داریوش، و نیز سند حقوق بشر کورش و بسیاری اسناد

دیگر که از داریوش بازمانده است، نشان می‌دهد که دولت ایران در آن روزگاران، به تعبیر امروز، یک دولت «به تمام معنا لائیک» بوده، یعنی نه تنها با عقاید و ادیان مردم درون کشور کاری نداشته بلکه خویشتن را حامی همهٔ ادیان و عقاید موجود در جهان نیز می‌دانسته است (و این یکی را متن تورات و نوشته‌های بابلیان و مصریان باستان گواهی می‌دهد). او در نوشته‌هایش نگفته که من شاه پارس ام و سرزمینهای دیگر ملک من اند؛ بلکه نام هر کشوری را جداگانه با حفظ شخصیت حقوقی آن کشور در کنار پارس آورده است؛ او خودش را پارسی می‌داند، ولی پارس برای او کشوری است همچون هر کشور دیگری از کشورهای درون قلمرو شاهنشاهی. او در ذکر نام کشورهای تابعش از پارس شروع کرده و کشورهای تابع شاهنشاهی را یکی یکی نام برده است تا بر برابری حقوقی همهٔ آنها با پارس تأکید ورزیده باشد.

داریوش در کتیبهٔ نقش رستم چنان می‌نماید که تنها به آن هدف سلطنت می‌کند که راستی را در جهان برقرار بدارد و ناراستی را از جهان براندازد و دادگری و درست‌کرداری را به مردم جهان بیاموزد. وی در این کتیبه چنین می‌گوید:

من به عنایت اهورمَزدا یاور آنهایم که راستی را دوست دارند، و یاور آنها نیستم که ناراستی را دوست دارند. خواست من آن نیست که زورمندان به ناتوانان بدی کنند. خواست من آن نیست که ناتوانان به زورمندان بدی کنند. آنچه راست است همان خواست من است. من یاور کسی نیستم که پیرو دروغ باشد. من خشم آور نیستم. هر چه به وقت خشم بر من بروز کند به نیروی فکرم آن را مهار می‌کنم. من به وقت خشم بر خودم کاملاً مُسَلِّط‌ام. کسی که با من همکاری کند بر وفق همکاریش به او پاداش می‌دهم. کسی که آسیب می‌رساند بر وفق آسیبی که رسانده باشد او را کیفر می‌دهم. خواست من نیست که به کسی گزند برسد. خواست من نیست که کسی که گزند می‌رساند بی کیفر بماند. هر چه کسی برضد کسی دیگر بگوید برای من قابل قبول نخواهد بود مگر که برای متقاعد کردن من دلیل و برهان بیاورد. هر چه کسی به قدر توانش برای خشنودی من انجام دهد مرا شاد و خشنود می‌سازد.

در این کتیبه‌ها داریوش یک مَزدا یسن تمام عیار جلوه می‌کند که برای نشر نیکی و راستی و درستی و عدالت ظهور کرده و خدا به او یاری رسانده است. اما شگفت است که در هیچ جا او نامی از زرتشت به میان نیاورده است. ما علاقه داریم از خود پرسیم که آیا علت این غفلت تعمدی از ذکر نام زرتشت آن بوده که داریوش نمی‌توانسته نام هیچ موجودی را جز نام اهورمَزدا بر بالای نام خود ببیند، حتی اگر این نام به زرتشت تعلق داشته باشد؟ در اینکه او

زرتشت را می‌شناخته و پیرو تعالیم زرتشت بوده جای هیچ مجادله‌ئی نیست. سخنان او شباهت به سخنان زرتشت دارد، آنچه می‌گوید را از تعالیم زرتشت آموخته است، و اصطلاحات و تعبیرهایی که در سنگنبشته‌هایش به کار برده عموماً گواه آنست که او یک زرتشتی بوده و به زرتشت و تعالیمش ارادت خاص داشته است.

البته ما می‌توانیم تصور کنیم که تقدس شخصیت هنوز در ایران رواج نیافته نبوده، و آن تقدسی که زرتشت در زمان ساسانی کسب کرد در زمان هخامنشی معنا نداشته، بلکه همه تقدسها از آن اهورمزدا بوده، و به همین دلیل بوده که داریوش نامی از زرتشت به میان نیاورده است. این با تعالیم زرتشت همخوانی کامل دارد. ولی اگر این احتمال را از نظر دور بداریم، حق داریم که از خودمان بپرسیم که آیا برای داریوش همه کس و همه چیز هیچ‌اند و او همه چیز؟ او در کتیبه بغستان در عین اینکه از فرماندهان شایسته‌ئی که مأمور سرکوب شورشها بوده‌اند نام می‌برد، از آنها نه به عنوان دوست بلکه با عبارت «بندک» (وابسته/ فرمان‌بر) یاد می‌کند. او در این کتیبه تصریح دارد که دست‌آوردهایش را همه خودش و به یاری اهورمزدا به دست آورده، یعنی کسی در آن حد نبوده که او را یاری دهد؛ و تنها یاور او اهورمزدا بوده و بس؛ ولی ضمن نام بردن از یکی یکی شش تن یاورانش از آنها قدردانی نموده و به آیندگانش توصیه کرده که خاندانهای اینها را گرامی بدارند.

پیروزی غرور می‌آورد و سبب می‌شود که انسان پیروزمند خودش را از همه حیث برتر و بهتر از دیگران بیندارد و تفرّد خاصی برای خودش قائل شود. این غرور از خصایص ذاتی انسان است و هیچ فردی در روی زمین از آن مُبرّا نیست. ولی فضیلت از آن انسانی است که به‌رغم غرور پیروزی و احساس تفرّد و یکتایی و بی‌همتایی، خودش را بت نکند، نماینده آسمان و اراده خدایان نشمارد، و انتظار نداشته باشد که همگان وی را مقدس بشمارند. نه تنها داریوش بلکه همه زورمندان خاورمیانه چنان تفرّدی را برای خودشان قائل بوده‌اند و هستند. آنها برای پیروز شدنشان از یاری دیگران مدد می‌جویند و وقتی پیروز شدند همه پیروزی را از آن خود می‌دانند، و نمی‌توانند کس دیگری را در پیروزی‌شان سهیم بینند. ولی در خاورمیانه خارج از ایران سنت چنین بوده که رهبر پیروزمند از خویشتن بتی بسازد و آن بت را بپرستد و از همگان بخواهد که آن را بپرستند همان‌گونه که خدا را می‌پرستند. به هر کدام از سلطه‌گران پیروزمند در خاورمیانه که بنگریم خواهیم دید که خویشتن را شایسته‌ترین فرد روی زمین برای حکومت کردن می‌پندارد و همه کس و همه چیز را در برابر خودش هیچ می‌انگارد، و با این دید از همگان می‌خواهد که او را بستايند و بپرستند. اگر او مدعی ایمان‌داری و

خداشناسی هم باشد، و قلباً هم خداشناس و خداپرست باشد، و درعمل هم تبلیغ‌گرو حامی انصاف و عدل باشد، باز هم وقتی به اعماق روحش غورکنیم خواهیم دید که او در درون خودش از خودش یک خدائی ساخته است و از همگان انتظار دارد علاوه بر خدای آسمانها خدائی که در او هست را نیز مورد پرستش قرار دهند. هرکس حاضر به پرستش بت او نشود در نظر او مخالف ارادهٔ خدا است؛ زیرا او می‌پندارد که آنچه دارد خدا به خاطر خدادوستیش به او داده است و کسانی که او را نستایند و نپرستند، چون ارادهٔ خدا را کفران کرده‌اند درخور تکفیر و نابود شدن‌اند و باید از صحنهٔ روزگار محو شوند. نه تنها در دنیای باستان بلکه امروز نیز چنین است. آن کسانی که با ادعای تولیت و سرپرستی دین و نمایندگی خدا وارد صحنهٔ فعالیت اجتماعی می‌شوند و مدعی‌اند که آمده‌اند تا پرستش انسانها را براندازند و چنان بستری را فراهم آورند که هیچ موجودی جز خدا قدسیت نداشته باشد، وقتی به عملکردهایشان در زمان قدرتمداری بنگریم خواهیم دید که اینها خواه و ناخواه خودشیفته شده‌اند و خودشان را به جای خدا نهاده‌اند و خدائی که از او سخن می‌گویند نفسِ امارهٔ خودشان است؛ و از انسانها انتظار دارند که این نفس را بپرستند و بی‌چون و چرا در اطاعت او باشند و چشم و گوش بسته از خواسته‌های او تقلید کنند و هرچه او تعلیم داد را اجرا کنند.

فضیلت داریوش - که راه و رسم حکومتگری را از تعالیم زرتشت و کشورداری کوروش آموخته بود - در آن بود که با وجود همهٔ غروری که داشت از مردم نخواست که او را بپرستند بلکه به همهٔ رعایایش توصیه می‌کرد که خدا را بستایند و بپرستند و همچون او دادگر و مهرپرور باشند و دروغ و ستم و زورگویی را در خود راه ندهند و راستی پیشه کنند تا مورد عنایت خدای جهان واقع شوند. اگر او همواره با تکرار مکرر تأکید می‌کند که هرچه دارد و هرچه به دست آورده به عنایت اهورمَزدا بوده است، در واقع می‌خواهد به انسانها این درس را بدهد که همه چیز از اهورمَزدا است و انسان در برابر اهورمَزدا هیچ است، حتی اگر این انسان شخصیتی چون داریوش باشد. وی در شرح پیروزیهایش بر دشمنان و مدعیان سلطنت هیچ‌جا نگفته که من پیروز شدم، بلکه باربار تأکید می‌کند که اهورمَزدا سپاه مرا به پیروزی رساند و اهورمَزدا دشمن مرا شکست داد.

انسان زمانی به فضیلت داریوش پی می‌برد که او را با کسی چون اسکندر مقدونی مقایسه کند. اسکندر - چنانکه در جای خود خواهیم دید - همینکه در خاورمیانه پیروز شد، صراحتاً خودش را خدا نامید و از افسران و همهٔ مردم خواست که او را مثل خدا مورد پرستش قرار دهند و در پیگاه او سجده کنند. او حتی انتساب خویش به پدرش را نیز نفی کرد و ادعا کرد

که خدا از آسمان پائین آمده با مادرش همبستر شده است و او تخمه خدای آسمان است و باید همگان وی را خدا بدانند و بپرستند. لیکن داریوش در کتیبه‌هایش هیچ‌جا ادعا نکرد که خدازاده است یا با خدا ارتباط دارد، یا دارای تقدسی خاص است، یا از طرف خدا مأموریتی ویژه دارد. بلکه همه‌جا تأکید نمود که چون مطیع خدا است خدا به او عنایت دارد و همه پیروزی‌هایش به آن خاطر حاصل آمده که درست کردار و راست‌گو بوده و با بدیها مخالفت ورزیده و هدفش آن بوده که دروغ و بدی را از جهان براندازد. یعنی او در کتیبه‌هایش باربار تلقین می‌کند که انسان باید مثل او ستاینده نیکیها و ستیزنده با بدیها باشد. داریوش هم اگر مثل اسکندر ادعای خدایی کرده بود، یا اگر مثل شاهان سامی ادعای نیمه‌خدایی و پیامبری کرده بود، کسی به او اعتراضی نمی‌کرد؛ ولی او یک ایرانی و یک مزدایسن بود و هیچ‌گاه نخواست که خودش را از حد یک انسان فراتر بداند. او همه حقانیتها را از آن خودش می‌دانست، ولی حقانیتی که یک انسان برتر می‌تواند داشته باشد. او در همه‌جا خودش را یک انسان مزدپرست و یک بنده راستین خدا و یک شاه نیرومند و مطاع معرفی نموده و جز این هیچ ادعائی نکرده است.

فضیلتی که شاهان ایران بر شاهان جهان قدیم داشته‌اند در همین نکته ظریف نهفته است، و این فضیلت فقط مخصوص شاهان ایران است. جز شاهان ایران همه شاهان خاورمیانه از شاهان بزرگ کلده و آشور و مصر گرفته تا شاهان کوچک شهرهای شام از جمله اورشلیم، خودشان را خدازاده و خدا یا نیمچه خدا و فرستاده ویژه خدا می‌دانسته و به آن ادعا تصریح می‌کرده‌اند. به‌عنوان مثال داوود و سلیمان - دوتن از معروف‌ترین شاهان اورشلیم - می‌گفتند که مأموران بلاواسطه خدایشان یهوه هستند و خدا همواره با آنها سخن می‌گوید و راهنمایی می‌کند و قوانین و مقررات آسمانی را تحویلشان می‌دهد تا در میان قوم اسرائیل به اجرا بگذارند. پیش و پس از آنها همه شاهان کلده و آشور تصریح می‌کردند که پیامبر خدای خودشان‌اند و از پیش خدایشان الواح آماده تحویل می‌گرفتند تا مردم براساس دستورهای که در آن نوشته شده بود برای این شاهان بندگی کنند. آخرین شاه بابل - یعنی بنیونید - را نیز پیش از دین دیدیم که در نوشته‌هایش سخن از ارتباط مستقیمش با خدای آسمانی و دریافت وحی از خدا رانده بود و ادعای نبوت داشت. پس از اینها نیز هر کدام از شخصیت‌های برجسته سامی که در صدد کسب قدرت بوده خودش را فرستاده خدای آسمان (پیامبر) اعلام می‌داشته و به این وسیله تقدسی آسمانی کسب می‌کرده است.

ایران در زمان داریوش تنها ابرقدرت سیاسی جهان و حاکم بلامنازع خاورمیانه بود.

مرزهای شاهنشاهی داریوش از سیردریا (سیحون) و پنجاب در شرق، تا بالکان و سواحل و جزایر مدیترانه و دره نیل در غرب، و از سرزمینهای دوسوی دریای خزر در شمال تا یمن و اریتره و نیمی از سودان در جنوب گسترده بود. شاهنشاهی‌ئی به وسعت شاهنشاهی ایران را جهان باستان به چشم ندیده است. اینها هستند کشورهای که داریوش در کتیبه نقش رستم از آنها به عنوان سرزمینهای شاهنشاهی نام می‌برد: پارس، ماد، خوزستان، پارت، هرات، باختریه، سغد، خوارزم، زرنگ (سیستان)، آرَخ وَتِیَه (غزنی و قندهار)، هندوش (سند)، تتگوش (پنجاب)، گندار (کابل و پشاور)، سَکَه هوم‌خوار (نواحی سیحون)، سَکَه تیزخود (شمال رود ارس)، بابل و آشور (عراق و شام)، عربستان، مُدِرایَه (مصر و سودان)، ارمنستان، کت‌پتوگه، لیدیَه، ایونیَه (سواحل غربی اناتولی)، سَکَه پاردِریا (شمال دریای سیاه)، سکودر (مقدونیه)، ایونیَه تکابِر (بلغارستان و رومانی)، پوتایَه (لیبی)، کوشیَه (حبشه)، مَکَه (مکران)، کرگَه (تونس). نگاهی به کشورهای که در سده بیستم مسیحی در جهان به وجود آمدند کافی است که ما به عظمت کشور داریوش پی ببریم. کشورهای امروزی که در آن روزگار و تا ۱۷۰ سال دیگر در درون مرزهای کشور شاهنشاهی ایران قرار داشتند عبارت‌اند از: تاجیکستان، ازبکستان، ترکمنستان، افغانستان، پاکستان، ایران، آذربایجان، گرجستان، ارمنستان، ترکیه، بلغارستان، قبرس، نیم بیشتر خاک یونان امروزی به اضافه جزایر کریت و مالت و رودس و جزایر دریای ایژه، عراق، سوریه، لبنان، اسرائیل، فلسطین، اردن، مصر، لیبیا، تونس، به اضافه کرانه‌های جنوبی و غربی دریای پارس.

داریوش بزرگ که به گواهی تاریخ یکی از درخشان‌ترین چهره‌های سیاسی جهان، و باتدبیرترین، قاطعترین، و پر قدرت‌ترین پادشاهی است که چشم جهان تا کنون به خود دیده است، در آن مرحله‌ی زمانی شایسته‌ترین شخصیت برای رهبری آن سرزمین پهناوری بود که در زیر نگین داشت. او خودش اهمیت خویشتن را به خوبی درک می‌کرد، به توانایی‌هایش واقف بود و عیوب خویش را نیز می‌شناخت (این را در سنگ‌نبشته استخر بر آرامگاه خویش، که پس از این خواهیم خواند، آورده است)؛ و برنامه‌های کاملاً روشن و مشخصی برای اداره این جهان پهناور داشت. شاید اقدام او برای براندازی سلطنت بردیه، علاوه بر رقابت خاندانی، ناشی از همین درک و برنامه او بوده است. شاید هم بردیه واقعاً شایسته‌ی جانشینی کوروش و کام‌بوجیه نبوده است.

داریوش به عنوان یگانه شاه جهان و مالک زمین و خزائن و گنجینه‌های روی زمین به خودش حق می‌داد که ذخایر موجود در گنج‌خانه‌های جهان را به گنج‌خانه شاهنشاهی انتقال

دهد و آنها را در اداره امور جهان به کار گیرد؛ او به خودش حق می داد که از اقوام تابعش بخواهد که پیوسته بخشهائی از ثمره کار و تلاششان را به عنوان باج و خراج به دربار او بفرستند و فرزندانشان را برای خدمت در ارتش شاهنشاهی و ادای وظیفه در حفظ صلح و امنیت جهانی در اختیار او بگذارند تا او بتواند از تمدن بشری و ارزشهای تمدنی پاسداری کند و امنیت و آرامش را برای همه مردم خاورمیانه تأمین نماید. مالیاتهای که او از مردم می گرفت بهای ثبات و آرامشی بود که او در جهان برقرار کرده بود. او حتی خودش را پدر تمدن جهانی تصور می کرد و به همین خاطر بود که در گزارشهای یونانیان می بینیم که در دستورالعملهائی ملل تابعه را از بسیاری از کارهای نابخردانه و ضدتمدنی منع می کرد. چنانکه بنوشته ژوستین، داریوش بزرگ وقتی شنید که مردمی در تونس در مراسم عبادی شان کودکانشان را تقدیم خدایانشان می دارند و به خاطر رضای خدایانشان سر می برند، و شنید که مردمی در آنجا گوشت سگ می خورند، مأمورانی را به قرطاجنه در تونس امروزی فرستاد و به یونانیان و فینیقیهای این مرکز شهریاری شمال آفریقا دستور داد که از خوردن گوشت سگ و قربانی کردن انسان در پیشگاه خدایان خودداری کنند.^۱

او در دو سال نخست سلطنتش در مقابله با شورشها خشن عمل کرد و همه مخالفان خود را (کسانی که آنها را دروغگویان و مردم فریبان خواند) بی رحمانه نابود کرد؛ و این ضرورتی بود که پاسداری از نظام شاهنشاهی و تمدن جهانی اقتضا می کرد؛ اما پس از تثبیت قدرتش شیوه عطوفت آمیز کوروش را در پیش گرفت، آزادیهای عقیدتی و فرهنگی اقوام زیر سلطه را به همان نحوی که در زمان کوروش بود برقرار نمود، و خدایان و آداب و رسوم و فرهنگهای اقوام دیگر را به رسمیت شناخته مورد احترام قرار داد. احترام او به عقائد و آداب و رسوم اقوام زیر سلطه به حدی بود که به دستور او در این سرزمینها با هزینه سلطنتی معبدها برپا می شد، و به دستور او برای معبدها اموال و املاک وقفی در نظر گرفته می شد. گرچه ما حتم داریم که داریوش این شیوه را به قصد جلب اطاعت و حمایت مردم و رهبران دینی کشورهای زیر سلطه در پیش گرفت، اما این شیوه از آزاداندیشی شخص داریوش ناشی می شد که یک ایرانی مژدایسن بود. تأثیری که شیوه آزادمنشانه او داشت بسیار ثمربخش بود و از او در میان همه اقوام خاورمیانه یک شخصیت متدین و خداشناس و مقدس و طاهر ساخت که همگان او را قلباً دوست می داشتند. این از آن رو بود که در جهانی که مردم عادت کرده بودند که برای از میان بردن ادیان و خدایان همدیگر به طور دائم در ستیز متقابل و درگیر نابودسازی یکدیگر

باشند، شیوه پدران و آزادمنشان و انسان دوستانه داریوش بزرگ به گونه‌ئی بود که هر قومی می‌پنداشت که داریوش بر دین او است و از خدای او پیروی می‌کند. در اثر همین سیاست حکیمانه بود که در مصر او را فرزند نیت و برادر رع و از تبار فرعونان دانستند و به‌عنوان یک فرعون مقدس مورد تقدیس قرار دادند؛ و در یونان او را کم و بیش همپایه خدای بزرگ یونانیان شمرده «شاه شاهان» و «شاه بزرگ» لقب دادند (و این لقبی بود که در یونان مخصوص زئوس بود)، و اندیشمندان یونانی وی را تا سرحد تقدیس ستودند.

پس از کوروش بزرگ هیچ رهبر سیاسی‌ئی و هیچ کشورگشای جهانگیری را در تاریخ جهان سراغ نداریم که به‌اندازه داریوش از طرف اقوام زیر سلطه مورد احترام قرار گرفته باشد و همگان در همه‌جا چهره یک انسان مقدس را در او دیده باشند. علت این تقدس و احترام همان است که کوروش و داریوش نظامی را در جهان زیر سلطه دولت هخامنشی برقرار کردند که امنیت و آرامش و آسایش را برای همگان به‌ارمغان آورد و به‌دوران ستیزه‌های اقوام و ملل برای مدتها پایان داد، و صلح همگانی را برقرار کرد تا همگان در سایه این آرامش و امنیت به‌کار و سازندگی ادامه دهند.

۶. سنگ‌نبشته داریوش بزرگ در بغستان (بیستون)

(۱)

من ام داریوش شاه، شاه بزرگ، شاه شاهان، پارسی، شاه کشورها، پور ویشت‌آسپه، نوه ارشامه، هخامنشی. پدر من ویشت‌آسپه، پدر ویشت‌آسپه ارشام، پدر ارشامه آریارمن، پدر آریارمنه چیش‌پیش، پدر چیش‌پیش هخامنش [بود]. از ایرا به‌ما هخامنشی گویند که این پیشتر سرور بودند. از این پیشتر خاندان ما شاه بودند. ۸ تن از خاندان من پیش از من شاه بودند، من نهم‌ام ۹. پشت اندر پشت شاهان بوده‌ایم. به‌عنایت اهورمزدا من شاه‌ام. اهورمزدا سلطنت به‌من داده است.

این کشورها یند که به‌اطاعت من درآمده‌اند. به‌عنایت اهورمزدا بر اینها شاه‌ام: پارس، خوزستان، بابل، آشور، عربستان، مصر، فرادریا (جنوب اوکراین)، لیدیّه، ایونیّه، ماد، ارمنستان، کت‌پتوکه، پارت، زرنگ (سیستان)، هرات، خوارزم، باختریّه، سغد، گندار، سکائیّه، تته‌گوش، آرختیّه، مک‌گران. مجموع کشورها ۲۳.

این کشورها یند که به‌اطاعت من درآمدند. به‌عنایت اهورمزدا مطیع من‌اند. باج به‌نزد من می‌آورند. چه روز و چه شب، هرگاه هرچه بگویم بی‌درنگ آن‌را انجام می‌دهند.

اندر این کشورها کسی که وفادار بود به او پاداش دادم. کسی که بداندیش بود به سزا کیفر دادم. به عنایت اهورمزدا این کشورها به قوانین من احترام می‌گذارند، هرچه به آنها گفته شود همانگاه انجام می‌دهند.

اهورمزدا این سلطنت را به من عطا کرد. اهورمزدا مرا یآوری کرد تا این سلطنت را داشته باشم. به عنایت اهورمزدا این سلطنت را در دست دارم.

این است [کارهایی] که من کردم پس از وقتی که شاه شدم: کام‌بوجیه نام، پسر کوروش، از خاندان ما، او اینجا شاه بود. برادر آن کام‌بوجیه بردیه نام بود، هم مادر و هم پدر کام‌بوجیه [بود]. پس آنگاه کام‌بوجیه آن بردیه را کشت. وقتی کام‌بوجیه بردیه را کشت مردم نمی‌دانستند که او بردیه را کشته است. سپس کام‌بوجیه به مصر رفت. چون کام‌بوجیه به مصر رفت آنگاه مردم بداندیش شدند. پس کشورها را دروغ گرفت؛ هم پارس هم ماد هم دیگر کشورها را.

پس از آن یک مردی مغ بود گاوماته نام. او به‌پا خاست از پیشی آوود؛ کوهی بنام آرکدریش؛ از آنجا بود. از ماه اسفند ۱۴ روز گذشته بود. چون به‌پا خاست خود را به دروغ به مردم گفت: من بردیه هستم پسر کوروش برادر کام‌بوجیه. پس سپاه از کام‌بوجیه نافرمان شدند و با او رفتند؛ هم پارس هم ماد هم دیگر کشورها. سلطنت را او گرفت. از تیرماه ۹ روز گذشته بود. آن وقت او سلطنت را گرفت. سپس کام‌بوجیه به مرگ خودش مرد.

این سلطنت که گاوماته‌ی مغ از کام‌بوجیه گرفت این سلطنت از پیشترها در خاندان ما بود. سپس گاوماته‌ی مغ از کام‌بوجیه گرفت. هم پارس هم ماد هم دیگر کشورها را او گرفت و از آن خودش کرد. او شاه شد.

نبود مردی نه پارسی نه مادی نه از خاندان ما کسی که بتواند آن سلطنت را از آن گاوماته که مغ بود بازگیرد. مردم همه می‌ترسیدند که او کسانی که بردیه را می‌شناختند بکشد. از این رو مردم را بکشد که بگوید آنها مرا می‌شناسند که من بردیه پسر کوروش نیستم. کسی جرأت نمی‌کرد که چیزی درباره‌ی گاوماته بگوید که مغ بود. تا وقتی که من رسیدم. پس من از اهورمزدا یآوری طلبیدم. اهورمزدا مرا یآوری کرد. از مهرماه ۱۰ روز گذشته بود. آنگاه من با مردان اندکی گاوماته که مغ بود را کشتم و آن عده مردانی که وفادار به او بودند کشته شدند. دژی به نام سکی آووتیش، آبادی‌ئی به نام نیسایه در ماد، آنجا او را کشتم. من سلطنت را گرفتم. به عنایت اهورمزدا من شاه شدم. اهورمزدا سلطنت را به من داد.

سلطنتی که از خاندان ما گرفته شده بود من آن را به جای خودش آوردم، من آن را باز

گرفتم و آن را بر شالوده خودش استوار کردم. بناهایی که گاوماته‌ی مغ ویران کرده بود من آنها را باز ساختم. مملکات مردم از زمینها از خانه‌ها از کشتزارها هرچه که گاوماته‌ی مغ گرفته بود من باز گرفتم و به مردم باز دادم؛ از پارس از ماد و دیگر کشورها چنانکه پیشتر بود من هرچه گرفته شده بود را باز آوردم. اینها را من به عنایت اهورمزدا کردم. من تلاش بسیار کردم تا سلطنت خاندانم را همان گونه که پیشتر بود باز گرفتم. من باز کوشش بسیار کردم. به عنایت اهورمزدا گاوماته‌ی مغ هنوز نتوانسته بود که خاندان ما را بگیرد.

این بود آنچه من کردم پس از وقتی که شاه شدم.

چون من گاوماته که مغ بود را کشتم آنگاه یک مردی آترینه نام پسر او پدرمه در خوزستان به پا خاست. او به مردم گفت: «من شاه خوزستان ام.» پس خوزیهها نافرمان شدند و با آن آترینه رفتند. او شاه شد در خوزستان. همان وقت یک مردی بابلی به نام نیدینتابل پسر آینیرا در بابل به پا خاست، به مردم به دروغ گفت: «من نبوخذ نصر پسر نبونمید هستم.» پس سپاه بابلی با آن نیدینتابل رفتند. بابلیها نافرمان شدند. شهری که بابل بود را او گرفت.

سپس من به خوزستان گسیل کردم، آن آترینه را دستگیر کردند به نزد من فرستادند، او را کشتم. سپس من به بابل رفتم به قصد نیدینتابل که خود را نبوخذ نصر نامیده بود. سپاه نیدینتابل دجله را در دست داشت. در آنجا ایستاده بود و ناوهای داشت. آنگاه من سپاهیانم را بر بار مشکهای پرباد نشاندم. دیگران را بر اسپ نشاندم. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا از دجله گذشتیم. آنجا من آن سپاهیان را که از آن نیدینتابل بودند را شکست دادم. از آذرماه ۲۶ روز گذشته بود. آن وقت ما جنگ کردیم.

سپس من به بابل رفتم. هنوز به بابل نرسیده، محلی به نام زازنه کنار فرات، آنجا آن نیدینتابل که خود را نبوخذ نصر می نامید با سپاه در برابر من آمد تا جنگ برپا کند. آنگاه جنگ کردیم. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا سپاهیان را که از آن نیدینتابل بودند را من شکست دادم، بقیه در آنها افتادند، ایشان را آب برد. از دی ماه ۲ روز گذشته بود. آن وقت ما جنگ کردیم.

سپس نیدینتابل با اندکی اسپ سوار گریخت، به بابل رفت. پس از آن من به بابل رفتم. به عنایت اهورمزدا هم بابل را گرفتم هم آن نیدینتابل را دستگیر کردم. سپس آن نیدینتابل را من در بابل کشتم.

وقتی من در بابل بودم، اینها هستند کشورهای که از من نافرمان شدند: پارس، خوزستان، ماد، آشور، مصر، پارت، مرو، پنجاب، سکاکیه.

مردی به نام مَرْتِیَه پور چین چیخرای، منطقه‌ئی به نام کوگنکه در پارس، آنجا را داشت. او در خوزستان به پا خاست، به مردم گفت: «من ایمانیش شاه خوزستان ام.» در آن هنگام من نزدیک بودم به خوزستان. پس، از ترس من خوزیها آن مرتیه را که رهبرشان بود دستگیر کردند و او را کشتند.

مردی به نام فروریش، در ماد او به پا خاست، به مردم گفت: «من خشتریه از تخمه هوشتر هستم.» پس سپاه ماد که در کاخ بودند از من نافرمان شدند و با آن فروریش رفتند. او شاه شد در ماد.

سپاه پارس و ماد که با من بود اندک بود. پس من سپاهیان را فرستادم، یک پارسی به نام ویدمه، مطیع من، او را فرماندهشان کردم. به آنها گفتم: «حرکت کنید، آن سپاه ماد که خودش را از من نمی خواند در هم کوید.» پس آن ویدمه با سپاه رفت. وقتی به ماد رسید، محلی به نام ماروش در ماد، آنجا جنگ کرد با مادها. آن که رهبر مادها بود او اتفاقاً آنجا نبود. اهورمزدا به من یآوری کرد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از دی ماه ۲۷ روز گذشته بود. آن وقت با آنها جنگیدم. پس از آن این لشکر من [در] یک آبادی به نام کم‌پد در ماد آنجا به انتظار من ماند تا من به ماد رسیدم.

یک ارمنی به نام دادرشیش، مطیع من، او را من فرستادم ارمنستان، به او گفتم: «حرکت کن مردمی که خود را از نمی دانند را بزن.» آنگاه دادرشیش رفت تا به ارمنستان رسید. پس آن شورشیان به هم پیوستند و در برابر دادرشیش جنگ برپا کردند. دشتی به نام زوزایه در ارمنستان، آنجا جنگیدند. اهورمزدا به من یآوری کرد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از ماه اردی بهشت ۸ روز گذشته بود. آنگاه با آنها جنگیدم. دوباره برای بار دوم نافرمانان به هم برآمدند و در برابر دادرشیش جنگ برپا کردند. دژی به نام تیگر در ارمنستان، آنجا جنگیدند. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از ماه اردی بهشت ۱۸ روز گذشته بود. آن وقت با آنان جنگیدم.

برای سومین بار نافرمانان به هم برآمدند و برضد دادرشیش جنگ برپا کردند. دژی به نام اویمه در ارمنستان، آنجا جنگیدند. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از ماه خرداد ۹ روز گذشته بود. آنگاه با آنها جنگیدم. پس دادرشیش منتظر من ماند در ارمنستان تا من به ماد رسیدم.

سپس یک پارسی به نام وئومیسه، مطیع من، او را من فرستادم به ارمنستان. به او گفتم:

«حرکت کن سپاه نافرمان که خود را از من نمی داند را بزن.» پس وئومیسه رفت تا به ارمنستان رسید. پس نافرمانان به هم برآمدند و در برابر وئومیسه جنگ برپا کردند. یک آبادی به نام ایزلا در آشور، آنجا جنگیدند. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از دی ماه ۱۵ روز گذشته بود. آن وقت با آنها جنگ کردم.

سپس بار دوم نافرمانان به هم برآمدند و در برابر وئومیسه جنگ برپا کردند. یک آبادی بنام ائوتیار در ارمنستان، آنجا جنگ کردند. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. روز آخر ماه اردیبهشت بود. آن وقت با آنها جنگیدم. پس از آن وئومیسه در ارمنستان منتظر من ماند تا من به ماد رسیدم.

پس از آن من حرکت کردم و از بابل به ماد رفتم. وقتی من به ماد رسیدم، یک محلی به نام کودروش در ماد، آنجا آن فرورتیش که خود را شاه ماد نامیده بود با سپاه در برابر من جنگ برپا کرد. پس جنگیدیم. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا سپاهی که از آن فرورتیش بود را من شکست دادم. از ماه فروردین ۲۵ روز گذشته بود. آن وقت جنگ کردیم.

سپس آن فرورتیش با اندکی از اسپ سواران گریخت به یک آبادی به نام رغه (ری) در ماد، به بلندیها رفت. پس من سپاهم را به تعقیب فرستادم، فرورتیش دستگیر شد، و او را در جلوم راندم، هم بینی هم گوشها هم زبانش را بریدم هم یک چشمش را در آوردم، بر در خانه من بسته داشتند برای آنکه همه مردم او را ببینند. سپس او را در همدان به شمشیر کشتم، و مردانی که به او وفادار بودند را در همدان در دژ زندانی کردم.

یک مردی چیترن تخمه نام، سگرتی، او از من نافرمان شد. به مردم گفت: «من شاه سگرتیه هستم از تخمه هوشتر.» پس من سپاهیان پارسی و مادی خود را فرستادم. تخم اسپاد (تهماسپ) نام، مادی، مطیع من، او را فرماندهشان کردم. به آنها گفتم: «بجهید! سپاه نافرمان که خود را از من نمی داند را بزنید.» پس تخم اسپاد با سپاه رفت و با چیترن تخمه جنگید. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد، و چیترن تخمه را دستگیر کرد و در بند به نزد من فرستاد. من هم بینی و هم گوش او را بریدم هم یک چشمش را در آوردم. در کنار خانه من نگاه داشته شد تا همه مردم او را ببینند. سپس او را در اربیل به شمشیر کشتم. این بود آنچه من در ماد کردم.

پارت و هم هیرکانیه نافرمان شدند، خود را از آن فرورتیش دانستند. ویشت اسپه پدرم، او در پارت بود. او را مردم بیرون کردند، بر او نافرمان شدند. پس ویشت اسپه با سپاهیان خودش که به او وفادار بودند رفت. منطقه ئی به نام ویشپه اوزاتیش در پارت، آنجا با پارتیها

جنگید. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا ویشت آسپه آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از ماه اسفند ۲۲ روز گذشته بود، آن وقت با آنها جنگ کردم.

سپس من سپاهیان پارسی ام را از ری فرستادم برای ویشت آسپه. وقتی این سپاه به نزد ویشت آسپه رسید ویشت آسپه همراه این سپاه رفت. منطقه‌ئی به نام پتیگرَبنه در پارت، آنجا او با نافرمانان جنگ کرد. اهورمزدا به من یآوری کرد. به عنایت اهورمزدا ویشت آسپه آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از تیرماه ۱ روز گذشته بود. آن وقت با آنها جنگ کردم. از آن پس سرزمین از آن من شد. این بود آنچه من در پارت کردم.

آبادی‌ئی به نام مرو، او نافرمان شد. یک مردی به نام فراد، مروی، او را آنها فرماندهشان کردند. پس من دادرشیش نام، پارسی، مطیع من، شهریار باختریه، را فرستادم. به او گفتم: «حرکت کن آن سپاه را بزن که خودش را از آن من نمی‌نامد.» پس دادرشیش با سپاه رفت و با مرویها جنگید. اهورمزدا به من یآوری کرد. به عنایت اهورمزدا سپاه من مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از آذرماه ۲۳ روز گذشته بود. آنگاه با آنها جنگیدم. سپس سرزمین از آن من شد. این است آنچه من در باختریه کردم.

یک مردی به نام وهیزداته، یک محلی به نام تاروا، آبادی‌ئی به نام یئوتیه در پارس، آنجا را داشت. او دومین در پارس به پا خاست. به مردم گفتم: «من بردیه هستم پسر کوروش.» پس سپاه پارس در کاخ که از یدایه آورده شده بودند جمیعاً از من نافرمان شدند و با آن وهیزداته رفتند. او در پارس شاه شد.

پس من سپاهیان پارسی و مادی را فرستادم که با من بودند. آرتَه‌وردیه نام، پارسی، مطیع من، او را فرمانده آنان کردم. هرچه سپاهیان پارس که پشت سر من بودند به ماد رفتند. پس از آن آرتَه‌وردیه با سپاه به پارس رفت. وقتی به پارس رسید محلی به نام رخا در پارس، آنجا آن وهیزداته که بردیه نامیده می‌شد با سپاهش در برابر آرتَه‌وردیه جنگ برپا کرد. پس جنگیدند. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن سپاهیان که از آن وهیزداته بودند را شکست داد. از ماه اردیبهشت ۱۲ روز گذشته بود. آن وقت با آنها جنگیدم.

سپس آن وهیزداته با اندکی از سواران گریخت و به پیش آوواد رفت. از آنجا او یک سپاهی به دست آورد که بعد از آن در برابر آرتَه‌وردیه جنگ برپا کرد. کوهی به نام پَرگه، آنجا جنگ کردند. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن سپاهانی که از آن وهیزداته بودند را شکست داد. از تیرماه ۵ روز گذشته بود. آن وقت با آنها جنگیدم. هم آن وهیزداته دستگیر شد و هم مردانی که به فرمان او وفادار بودند دستگیر شدند.

سپس من آن وهیزداته و مردانی که که به او وفادار بودند را دستگیر کردم، محلی به نام اووَدی چیه در پارس، آنجا من آنها را به شمشیر کشتم. این بود آنچه من در پارس کردم. آن وهیزداته که بردیه نامیده می شد سپاه فرستاده بود به هرات. ویوانه نام، پارسی، مطیع من، شهریار هرات بود. او (وهیزدات) یک مردی را فرمانده آنها کرد، به آنها گفت: «حرکت کنید، ویوانه را بکشید و آن سپاهیان را که خودشان را از آن شاه داریوش شاه می نامند.» پس آن سپاه که وهیزداته فرستاده بود رفت و با ویوانه جنگ برپا کرد. دژی به نام کیه اشکنیش، آنجا جنگیدند. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن سپاه که نافرمان بودند را شکست داد. از دی ماه ۱۳ روز گذشته بود. آن وقت با آنها جنگ کردم.

باز هم بار دیگر نافرمانان به هم برآمدند و در برابر ویوانه جنگ برپا کردند. یک آبادی به نام گندوتو، آنجا جنگیدند. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا سپاه من آن مردمی که نافرمان بودند را شکست داد. از ماه اسفند ۷ روز گذشته بود. آن وقت با آنها جنگ کردم. پس آن مرتیه که فرمانده آن سپاه بود که وهیزداته به سوی ویوانه فرستاده بود با اندکی اسپ سوار گریختند و به دژی به نام ارشاد در هرات رفتند، در بلندی موضع گرفتند. پس از آن ویوانه با سپاه به تعقیب آنها رفت، در آنجا وی را و مردانی که وفادار به او بودند را دستگیر کرد و کشت. از آن پس سرزمین از آن من شد. این بود آنچه من در هرات کردم.

وقتی من در پارس و ماد بودم، باز برای بار دوم بابلیها شوریدند. مردی به نام ارخه، ارمنی، پسر هلدیته، او در بابل به پا خاست. یک آبادی به نام دوباله، او به دروغ به مردم گفت: «من نبوخذ نصر پسر نبونهد هستم.» پس سپاه بابلی از من نافرمان شدند و با آن ارخه رفتند. او بابل را گرفت. او در بابل شاه شد.

پس من سپاه به بابل فرستادم. ویدفرته نام، پارسی، مطیع من، او را فرمانده آنها کردم. به آنها گفتم: «حرکت کنید، آن سپاهیان بابلی را بزنید که خود را از من نمی دانند.» پس ویدفرته با سپاه به بابل رفت. اهورمزدا مرا یآوری داد. به عنایت اهورمزدا ویدفرته بابلیها را شکست داد و اسیر کرد. از ماه آبان ۲۲ روز گذشته بود. آنگاه آن ارخه که به دروغ خود را نبوخذ نصر نامیده بود و مردانی که به او وفادار بودند را دستگیر کرد. من فرمان فرستادم تا آن ارخه و مردانی که به او وفادار بودند در بابل به شمشیر سپرده شدند. اینست آنچه من در بابل کردم.

این بود آنچه من به عنایت اهورمزدا انجام دادم در همان سال پس از وقتی که شاه شدم. ۱۹ جنگ کردم. به عنایت اهورمزدا همه را شکست دادم و ۹ شاه را دستگیر کردم. یکی

گاؤمانَه نام، مغ بود. او به دروغ گفت: «من بردیَه پسر کوروش هستم.» او پارس را نافرمان کرد. یکی اترینه نام، خوزی. او به دروغ گفت: «من شاه خوزستان ام.» او خوزیها را نافرمان کرد. یکی نیدینتابل نام، بابلی. او به دروغ گفت: «من نبوخذ نصر پسر نبونید هستم.» او بابل را نافرمان کرد. یکی مرتیه نام، پارسی. او به دروغ گفت: «من ایمانیش شاه خوزستان هستم.» او خوزستان را نافرمان کرد. یکی فرورتیش نام، مادی. او به دروغ گفت: «من خشتریه از تخمه هوخشتر هستم.» او ماد را نافرمان کرد. یکی چیترن تخمه نام، سگرتی. او به دروغ گفت: «من شاه سگرتیه هستم از تخمه هوخشتر.» او سگرتیه را نافرمان کرد. یکی فراد نام، یک مروی. او به دروغ گفت: «من شاه مرو هستم.» او مرو را نافرمان کرد. یکی وهیزداته نام، پارسی. او به دروغ گفت: «من بردیَه پسر کوروش هستم.» او پارس را نافرمان کرد. یکی ارخه نام، ارمنی. او به دروغ گفت: «من نبوخذ نصر پسر نبونید هستم.» او بابل را نافرمان کرد. این ۹ شاه را من در این جنگها دستگیر کردم.

آبادیها اینها بودند که نافرمان شدند. دروغ آنها را نافرمان کرد که مردم را فریب دادند. پس از آن اهورمزدا آنها را به دستهای من داد، همان گونه که به کامم (میل دلم) بود با آنها کردم.

تو که از این پس شاه خواهی بود خویشتن را از دروغ پرهیز بده. کسی که دروغ زن باشد را به سزا کیفر بده اگر تو چنین می اندیشی که کشور من پر امن باشد.

این بود آنچه من کردم به عنایت اهورمزدا در همان سال. تو که از این پس این نگارش را خواهی خواند که من کرده ام به آنچه کرده ام یقین داشته باش و دروغ مپندار. من به اهورمزدا سوگند می خورم که اینها راست گفتم، دروغ نگفتم. من در همان سال [اینها را] انجام داده ام. به عنایت اهورمزدا و توسط من بسیار [کارهای] دیگر بیش از این انجام شد که آنها را در این نگارش ننوشته ام. از این رو ننوشته ام که کسی که از این پس این نگارش را می خواند آن کارهای دیگر که من کردم و ننوشتم نپندارد که دروغ است.

آنها که پیشتر از این شاه بوده اند (اشاره به کوروش و کام بوجیه است؟)، توسط آنها چندان کرده نشده است که من به عنایت اهورمزدا در همان سال کردم.

اینک یقین داشته باش نسبت به آنچه که من کردم، همچنین مردمی که دور هستند آنها را میپوشان. اگر این نوشته ها را نپوشانی، [درباره آن] به مردم مردم بگوئی، اهورمزدا دوست تو باد، و خانواده ات پایدار باد، و شاد بزئید. اگر تو این نوشته را بپوشانی و آن را به مردم نگوئی، اهورمزدا نابودکننده تو و خاندانت باد.

این بود آنچه من انجام دادم، در همان سال به عنایت اهورمزدا انجام دادم. اهورمزدا مرا یآوری کرد، و هر خدایان دیگری که هستند.

از این رو اهورمزدا مرا یآوری کرد، و هر خدایان دیگری که وجود دارند، زیرا من بدانندیش نبودم، پیرو دروغ نبودم، زورکار (جَبَّار) نبودم؛ نه من و نه خانواده‌ام. برطبق راستی عمل کردم. نه به ناتوانان و نه به توانایان ستم کردم. کسی که با من همکاری کرد او را به سزا پاداش دادم. کسی که گزند رساند او را کیفر دادم.

تو هم که از این پس شاه خواهی بود، کسی که پیرو دروغ باشد، کسی که زورکار (جَبَّار) باشد، با آنها دوست مباش، آنها را به سزا کیفر بده.

تو که از این پس این نگارش را که من نوشته‌ام خواهی یافت آنها را هیچ‌گاه از بین مبر. تا وقتی توان داری آنها را نگاه دار. اگر این نوشته را دریابی و تا توان داری آنها را از بین نبری و آنها را نگاه داری و خانواده‌ات از آنها مواظبت کنند، اهورمزدا دوست تو باد، و خانواده‌ات استوار باد، و شاد بزئید، و هرچه بکنی اهورمزدا تو را کامیاب کند.

اگر این نوشته‌ها را دریابی، و تا وقتی که در قدرت هستی آن را از بین ببری یا آن را حفظ نکنی، اهورمزدا نابودکننده تو باد، و خانواده‌ات [پایدار] مباد، و هرچه انجام دهی اهورمزدا آن را نابود کند.

این مردان بودند که آنجا بودند وقتی من گاوماته که مغ بود را کشتم که بردیه نامیده می‌شد. آن وقت این مردان با من به عنوان وفاداران من همکاری کردند. ویندفرنه نام پور وایسپار، پارسی. اوتانه نام پور سوخرا پارسی. گاوبروو نام پور مردونیه پارسی. ویدرنه نام پور بغه بغه پارسی. بغه بوخشه نام پور دادویه، پارسی. اردومنیش نام پور وهوکه پارسی. تو که از این پس شاه خواهی بود، افراد خاندان این کسان را در حمایت بگیر.

به عنایت اهورمزدا اینست نگارشی که من کردم. جز این به [زبان] آریایی بود هم طومار پوست [گوسفند] هم طومار چرم [گاو] بود. به علاوه پیکری از خودم کردم. در کنار آن شجره‌نامه خودم کردم. و این پیش من نوشته و خوانده شد. سپس این نوشته‌ها را من به میان کشورها در همه جا فرستادم.

(۲)

اینست آنچه من کردم در دومین و سومین سال پس از وقتی که شاه شدم. کشوری به نام خوزستان، آن نافرمان شد. یک مردی به نام اتمیته، خوزی، وی را فرمانده کردند. پس من سپاهم را فرستادم. یک مردی به نام گاوبروو پارسی، مطیع من، او را فرماندهشان کردم. پس

گاؤبروو با سپاه به خوزستان رفت. او با خوزیها جنگید. آنجا گاؤبروو خوزیها را شکست داد و در هم کوبید و فرماندهشان را دستگیر کرد، وی را به نزد من آورد، من او را کشتم. از آن پس کشور از آن من شد.

آن خوزیها بداندیش بودند و به اهورمزدا عقیده نداشتند. من به اهورمزدا عقیده دارم. به عنایت اهورمزدا آن گونه که به کامم بود (به میل دلم بود) با آنها کردم.

هر که به اهورمزدا عقیده دارد سعادت‌مند او است هم در حیات هم در ممات.

پس از آن من با سپاه به سکاّیه رفتم. پس از آن سکه‌های تیزخود شوریدند. این سکه‌ها وقتی من به رودخانه (رود گر؟) رسیدم از برابرم دور شدند و به آن سورتند. آنجا با سپاه از رودخانه گذشتم. پس از آن من سکه‌ها را شکست دادم، برخی را دستگیر کردم، آنها را اسیر کردند و به نزد من آوردند، آنها را کشتم. فرماندهشان اسکوخته نام، او را دستگیر کردند و به نزد من آوردند. من دیگری را فرمانده آنها کردم آن گونه که صلاح دانستم. از آن پس کشور از آن من شد.

آن سکه‌ها بداندیش بودند و به اهورمزدا عقیده نداشتند. من به اهورمزدا عقیده دارم. به عنایت اهورمزدا هر چه دلم خواست با آنان کردم.

هر که به اهورمزدا عقیده دارد سعادت‌مند می‌شود هم در حیات هم در ممات.

۷. سنگ‌نبشته داریوش بزرگ در استخر (نقش رستم)

(۱)

خدای بزرگ است اهورمزدا. او این سرزمینها را آفرید. او آن آسمانها را آفرید. او مردم را آفرید. او شادی را برای مردم آفرید. او داریوش را شاه کرد، آن شاه همگان، آن فرمان‌روای همگان.

من ام داریوش شاه، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهای دارای مردمان گوناگون، این سرزمینهای بزرگ گسترده تا دوردست، پورویشت‌آسپه، هخامنشی، پارسی، پورپارسی، آریایی، از ذات آریایی.

به عنایت اهورمزدا این کشورها ایند که من بیرون از پارس گرفتم، بر آنها فرمان راندم، باج به من بردند، هر چه به آنها گفته شد انجام دادند، قانون من است که آنها را در ثبات نگاه می‌دارد: ماد، خوزستان، پارت، هرات، باختریه، سغد، خوارزم، زرننگ، اَرخوتیه، پنجاب، گندار، سند، سکه هوم‌خوار، سکه تیزخود، بابل، آشور، عربستان، مُدرايه (مصر)،

ارمنستان، کت پتوکه، لیدیّه، ایونیّه، سکه که فرادریا بودند (شمال دریای سیاه)، مقدونیّه، تراکیه، لیبیا، حبشه، مَچیه، کرکه (تونس).

اهورمَزدا وقتی این سرزمینها را در اختلاف دید آنگاه آن را به من داد. مرا شاه کرد. من به عنایت اهورمَزدا سلطنت کردم. من آنها را در ثبات نگاه داشتم. هرچه من به آنها گفتم آن گونه که خواسته من بود انجام دادند.

اینک اگر چنین می اندیشی که چندتا بودند کشورهایی که شاه داریوش داشت، به این تصاویر بنگر که تخت را بر دوش دارند، آنگاه بدانی؛ آنگاه متوجه شوی که نیزه مرد پارسی چه دور رفته است. آنگاه بدانی که مرد پارسی چه دور از فراترهای پارس نبرد کرده است.

هرچه کرده ام همه را به عنایت اهورمَزدا انجام داده ام. اهورمَزدا پشتیبان من بود در هرچه که انجام دادم. مرا اهورمَزدا از بلا در امان بداراد و ملت من را و این سرزمینهایم را. باشد که من این را از اهورمَزدا بخواهم، باشد که اهورمَزدا این را به من عنایت کند.

ای انسان! آنچه فرمان اهورمَزدا است آن را ناپسند خویش مشمار، راههای راست را رها مکن، ایجادگرِ نامنی مباش.

(۲)

خدای بزرگ است اهورمَزدا که این شکوهی که دیده می شود را آفرید، که شادی را برای انسان آفرید، که خرد را آفرید، و تلاشگری را بر داریوش شاه فروفرستاد و مقرر کرد.

من به عنایت اهورمَزدا یار آنهایم که راستی را دوست دارند، و یار آنها نیستم که ناراستی را دوست دارند. خواست من آن نیست که زورمندان به ناتوانان بد کنند. خواست من آن نیست که ناتوانان به زورمندان بد کنند. آنچه راست است همان میل دل من است. مردم دروغ زن را من دوست نمی دارم. من خشم آور نیستم، هرچه به وقت خشم بر من بروز کند به نیروی اراده مهار می کنم. من به وقت خشم بر خودم تسلط کامل دارم. هرکس که با من همکاری کند بر وفق همکاریش به او پاداش می دهم. کسی که آسیب برساند بر وفق آسیبی که رسانده باشد او را سزا می دهم. خواست من نیست که کسی به کسی گزند برساند. خواست من نیست که کسی که گزند برساند بی سزا بماند. هرچه کسی برضد کسانی بگوید من نخواهم پذیرفت مگر که با دلیل قانونی مرا متقاعد کند. هرچه کسی در حد توانش به خاطر خشنودی من انجام دهد بر دل من می نشیند و مرا سخت خشنود می سازد.

چنین است ذهن و فرمان من. زیرا هرچه از جانب من انجام گرفته است و توشنوی و بینی و به آنها واقف گردی، چه در کاخ و چه در میان عامه مردم، بدان که کرده من براساس

خرد و هوشم بوده است. اینها است کرده من. من به هنگام پیکار با همه تنم پیکار می کنم، با همه هوشم پیکار می کنم، تمام ذهنم را به کار می گیرم، همه وجودم را مصروف می دارم، غفلت نمی کنم، هوش من در فرمان من است و فرمان من در دست خودم است، چه با دو دستم چه با دو پایم، چه سواره چه پیاده، چه در نبرد تن به تن و چه در نبرد غیر تن به تن. در کشیدن کمان برای تیر انداختن چه بر زمین باشم و چه بر پشت اسپ باشم کمان را خیلی خوب می کشم، تیر را خیلی خوب می اندازم، و هنرهائی که اهورمزدا به من عنایت کرده است را به کار می گیرم. به عنایت اهورمزدا کارهائی که من کرده ام به این هنرها کرده ام که اهورمزدا به من داده است. تا در توان داشته ام کوشیده ام که این هنرها را به بهترین وجهی به کار گیرم. درباره کارهائی که انجام داده ام دروغ به تو نگفتم. آنچه به گوش تو شنونده می شود حقیقت است، در هیچ چیزی به تو دروغ نگفته ام. اقداماتی که من انجام داده ام همان چیزهائی است که نوشته ام.